



مسیر

ارگان مرکزی جبهة مردم افغانستان د افغانستان د ولس د جبهې مرکزي ارگان

شماره مسلسل (۲)

سنبه ۱۴۰۳ (سپتامبر ۲۰۲۴)

جبهة مردم افغانستان (جما) یک تشکل انقلابی است و هدف آن مبارزه برعلیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی، استقرار صلح واقعی، ایجاد شوراهای مردمی، طرد استثمار و بهره‌کشی و لغو امتیازات مبتنی بر نژاد، قوم و سن است.

این جبهة به نیروی کارگران، دهقانان، اهل کسبه، روشنفکران انقلابی و همه اقشار و اقلیت‌های زبانی و قومی و طبقات ستمدیده کشور متکی بوده، در طریق احیای حقوق و آزادی‌های مدنی و طبیعی آنان مبارزه میکند.

در این شماره

مرام جبهة مردم افغانستان

صفحه (۳)

چند خبر وحشتناک و غم‌انگیز از عملیات امارت اسلامی طالبان

صفحه (۲۶)

ولادیمیر پوتین: از کاملاً هریس برای انتخاب امریکاحمایت میکنیم!

صفحه (۱۰)

خطاب به خاندان، چاپلوسان و فرصت‌طلبان

صفحه (۳۲)

انگیزه‌های استعماری در پوشش صلح

صفحه (۱۶)

خصومت طالبان با آموزش و ریشه‌های تاریخی آن

صفحه (۳۴)

جبهة انقلابی ما

صفحه (۱۸)

انقلاب چیست، انقلابی کیست؟ نامه‌ای از عنرا

صفحه (۳۸)

در باره انقلاب

صفحه (۱۹)

مکثی بر دین و باورهای نورستانیان قدیم

صفحه (۴۱)

دیدگاه سیاسی-فلسفی «جما» بر مبنای یک ارزیابی دقیق و تحلیل ساختار طبقاتی جامعه افغانستان استوار بوده و برای راه اندازی یک جهش انقلابی ضد استعماری، ضد ارتجاعی و دوران ساز طراحی شده است.

مرام ارگان مرکزی جبهه مردم افغانستان

مرام ارگان مرکزی جبهه مردم افغانستان (جما) به عنوان یک نشریه انقلابی، ترویج و دفاع از اصول و ارزش‌های توده‌ای و مترقی است. این نشریه با هدف نمایندگی از کارگران و زحمتکشان جامعه، به بررسی و تحلیل مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌پردازد و سعی در ایجاد آگاهی و اتحاد میان توده‌ها دارد.

این ارگان به تبیین چالش‌ها و مسائل اجتماعی و ارائه مقالات و گزارش‌ها در باره تاریخچه مبارزات کارگری، جنبش‌های اجتماع و تجربیات موفق بین‌المللی پرداخته و با تحلیل‌های علمی، به توده‌ها کمک میکند تا به درک بهتری از مسائل خود برسند.

«مسیر» به عنوان صدای زحمتکشان و کارگران عمل میکند و به صورت مداوم از خواسته و حقوق آنها دفاع میکند و به ترویج روحیه همبستگی میان کارگران و زحمتکشان در سطح ملی و بین‌المللی می‌پردازد، از تجارب مشترک، حمایت‌های بین‌المللی و نمونه‌های موفق همکاری‌های کارگری در جهان استفاده میکند.

این ارگان در حالی که به آگاهی بخشی در باره مبارزات اجتماعی، تاریخ جنبش‌ها و نظریه‌های اقتصادی و سیاسی اولویت میدهد، با ارائه مطالب آموزشی و ترویج کتابخوانی به ارتقای دانش زحمتکشان، کارگران و همه اقشار و طبقات به حاشیه رانده شده می‌پردازد.

با برگزاری جلسات مداوم با نویسندگان، فعالین اجتماعی و کارگران به جمع‌آوری نظرات و ایده‌ها و تشویق خوانندگان به ارائه نظرات و پیشنهادات برای بهبود کیفیت محتوا و تنوع موضوعات می‌پردازد.

تشخیص و حمایت از نویسندگان جوان و فعالین اجتماعی به منظور تقویت صدای جدید و نوآوری در محتوا، برگزاری کارگاه‌های آموزشی برای نویسندگان به منظور بهبود مهارت‌های نوشتاری و تحلیلی، همکاری با سائر سازمانها، گروه‌ها و فعالان اجتماعی برای ایجاد یک جبهه قوی مردمی بر علیه ظلم و ستم و اعمار جامعه آزاد، عادلانه و برابر، «مسیر» به عنوان یک نیروی موثر در دفاع از حقوق کارگران و ترویج فرهنگ توده‌ای و مترقی در جامعه عمل میکند.

کمیته فرهنگی جما



مرامنامه جبهه مردم افغانستان

تغییر از حالت علیل و رنجور امروزی به یک نیروی متحرک، فعال و کارا، نیاز به خویشتنداری و همدیگر پذیری دارد!

مقدمه

حدود یک قرن است که مردم افغانستان ستم پادشاهی مطلقه، استبداد جمهوری کذابی داود خانی، قساوت رژیم وابسته و مزدور خلق و پرچم، جنایات هولناک، چپاول و غارت جمهوری اسلامی و شلاق امارت اسلامی- فاشیستی را تحمل می کنند. در خلال این صد سال دستگاه های جهنمی هر یک به نوبه خود، بطرز وحشتناکی بر حریم هستی ملی کشور و زندگی مردم ما تاختند. افزون بر فقر، بیکاری و آوارگی، آتش افروزی، ویران سازی شهرها، قرا و قصابات، به قتل های دسته جمعی و انفرادی، زندان و شکنجه های قرون وسطایی مردمان متوسل شدند و به اینگونه خفقان وسیه روزی ها را یکی پی دیگری بر توده های فقیر و طبقات محروم جامعه ما تحمیل کردند. اختناق ناشی از استبداد این حاکمیت های جبار در قالب تبعید و فرار افراد و خانواده ها و کوچ های اجباری، خیل عظیمی از هموطنان ما را به کشورهای همسایه فرستاد، هزاران مغز جوان و مستعد را فراری داد و هزاران دیگر را در کام استعمار و بهره کشی نظام سرمایه داری جهانی فرو برد.

پس از خروج نیروهای سوسیال امپریالیزم روسی از کشور و سقوط ایادی وابسته و مزدور آن، رژیم های خودکامه، ضد ملی و ارتجاعی متشکل از جنگ افروزان طماع، فیودالها و ستمگران محلی با همدستی امپریالیزم جهانی، تاجران اسلحه و قاچاقبران مواد مخدر، با چماق دین بر مقدرات مردم ما مسلط شدند. آنها به خاطر تحمیل و ارضای امیال شوم و ضد انسانی خود آتش یک جنگ ناخواسته دیگر را بر افروختند و هزاران تن دیگر را به عناوین گوناگون کشتند و صدها هزار دیگری را مجدداً به کوچ اجباری سوق دادند. آنگاه با دیده درایی طمع جویانه، مزورانه و گستاخانه ای تحت عنوان حاکمیت بلامنازع این مرز و بوم، دست تکی بسوی جهانیان دراز کردند، تگدی های شرمباری که وقار و حیثیت تاریخی کشور و مردم ما را زیر سوال برد و منزلت آبرومند آن را در مقیاس جهانی فرو کشید.

از آن پس ارتشاء، فساد، پارتی بازی و خویش خوریها در دستگاه دولت های دست نشانده بیداد کردند، آدم ربایی، فحشا و سواستفاده های جنسی و شیوع انحرافات اخلاقی زندگی توده ها و مردم با عزت ما را بطور روز افزونی تهدید کردند. گروه های ولگرد متشکل از اوباشان و سارقین مسلح بمثابه محصولات فقر و بیکاری در دهات و کوچه ها بوجود آمدند و وحشت آفریدند. مصنونیت جان و مال و ناموس مردم به یک امید محال مبدل شد، زندگی شخصی و

حریم خانه های مردم مورد تاخت و تاز اوباشان و بیوروکرات های رژیم و داره های مسلح جنگ سالاران قرار گرفت. با این حال باز هم برخی از افراد معلوم الحال در تبنانی با امپریالیست های گوناگون و دشمنان تاریخی این مرز و بوم در تحت عناوین گوناگون و شرم آور مشغول دامن زدن بر اختلاط مبحث، شیوع سکتاریزم قبیله ای و نژاد پرستی های گستاخانه بوده، به سربازگیری در بین اقشار مختلف جامعه پرداختند. این اوضاع خونبار و طاقت فرسا بیشتر از چهل و سه سال است که ادامه دارد.

با یک نظر گذرا به سیر حوادث و تحولات سیاسی چهار دهه اخیر و حتی قبل از آن، به آسانی در می یابیم که زنان بار این مصایب را بیشتر از همه متحمل شده اند. رنج های بیکران زنان افغان در طول این سالیان دراز جنگ از میزان قیاس و گمان فراتر میروند. بی خانمانی ها، آوارگی ها و عزای از دست دادن عزیزان و جگرگوشه های شان، همه و همه مصایب و ویرانگری جنگها ای اند که مشتی خود فروخته و دلال سیاسی بر آنها تحمیل کرده اند. علاوه بر این، بنابر محاسبات دقیق ارتجاعی اربابان غرض، زنان از سهمگیری در حیات سیاسی و اجتماعی محروم و به حاشیه رانده شدند و جایگاه سزاوار و نقش برارنده اجتماعی شان یکسره نادیده گرفته شد و در تحت فشار لایه های متعدد اجتماعی و ستم ناشی از آن، مجال تنفس آزاد و ادامه یک زندگی صلح آمیز از آنان سلب شد.

اکنون که از یک سو حاکمیت متناقض با ارزش های تاریخی و فرهنگی این سرزمین در تبنانی با سیستم های پوسیده وارداتی و وابسته سیاسی - اجتماعی مبتنی بر شیوه تولید و تفکر فیودالی با تمام نیرو به پدیده منحل و ضد انسانی مردسالاری دامن زده است، شلاق فرهنگ فرتوت و عقبمانده قبیله سالاری نیز پیکره زن افغان را آماج حملات پی در پی خود ساخته و تفکر مذهب در قالب خرافات زنجیر اسارت را بر دست و پای زنان افغان تنیده است. زنان افغان در پشت حصارخانه ها به زندانیان بیگناه و محکوم با اعمال شاقه مبدل گشته اند.

بدیهی است که اثرات شوم این اوضاع بر روان اجتماعی، آن فضای مناسب سیاسی و اجتماعی را که در آن زنان میتوانستند به بالندگی منطقی ای دست یافته و نیروی خود را در بستر تکامل اجتماعی از قوه به فعل در آورده و تثبیت هویت کنند، کاملاً از میان برداشته است. اما باید اذعان کرد که این اوضاع کاملاً تازه نیست. این سانحه انسانی از سده ها است که ادامه دارد، و هرگاه از قضا هم در مقاطع تاریخی معینی، نیم رمقی در کالبد بی رمق حیات سیاسی و اجتماعی زنان افغان دمیده است، همه جنبه صرفاً نمایشی، تبلیغاتی و سمبولیک داشته، به هیچوجه مظهر جایگاه استوار و رفیع آنان در جامعه نبوده است.

ما اعتقاد داریم، که هرگاه در میدان رقابت مناسبات سالم اجتماعی (تولید - سیاست - اداره) برای زنان مجال همسان با مردان داده شود و فضای رشد و انسانی ای بدون تبعیض و امتیاز برای آنان مهیا گردد، به یقین که قابلیت و شایستگی زنان نسبت به مردان برارنده تر، مؤثرتر و بالنده تر است که تجربه بیست سال اخیر کشور، صحت این ادعا را به اثبات رسانده است.

همین اکنون جنبش های خودجوش زنان کشور، آتش در غضبخانه ارتجاع و رژیم پوشالی طالبی انداخته است. با وصف ایجاد فضای مملو از محدودیت های آمیخته با تحقیر و توهین و هتک حرمت در محل کار، توسط نمایندگان حاکمیت های پوشالی و مزدور چهار دهه گذشته، هنوز هم شاهد کارایی ها، توانمندی ها، حفظ حیثیت و مقاومت های شجاعانه زنان افغان بمثابة یک نیروی پیشتاز اجتماعی بوده ایم.

و اما کودکان؛ آنان نیز وضع بهتری از زنان ندارند. کودکان افغانستان تحت ستم مضاعف خانواده، حاکمیت فیودالی و موقعیت کهنترشان در مناسبات و فرهنگ عقب مانده اجتماعی مسلط با مشکلات فراوانی دست و گریبان هستند. جنگ

های طولانی و ویرانگر، سیل عظیمی از کودکان را به کوچه ها و خیابان های شهرها گسیل کرده است. کودکان افغان با از دست دادن پدر و مادر یا سرپرست، خلاف همه موازین حقوق بشر مکلف به حمل وزنه سنگین اقتصاد خانواده بر دوش نحیف شان هستند. شمولیت در گروه های مسلح، انجام کارهای شاقه کنارخیابان، دوره گردی، استفاده جنسی- بچه بازی، قاچاق مواد مخدر، قاچاق آدم و فروش اعضای بدن کودکان و نوجوانان در بازارهای بین المللی و ماورای سرحدات، مصایب دیگری است که کودکان و نوجوانان باید جفای شان را با جسم و روح خود تحمل کنند.

بدیهی است، در حالی که دین و مذهب برای عده ای به حربه تضمین قدرت و وسیله امرار معاش مبدل گشته است، ارضای مقاصد حقیر فردی و گروهی ضد تمدن و تعالی، ارزشهای انسانی را بسوی پرتگاه سقوط سوق داده و مردم را در عمق مرداب خرافات مذهبی فرو برده و کشور را سالها از کاروان رشد و ترقی عقب انداخته است. اکنون که فقر و بیکاری، شیوع امراض ساری، قحطی و فاقگی بمثابه پیامد ها و محصولات رژیم های وابسته، بیشتر از هر زمان دیگر دامنگیر توده هاست، یک نظام فاشیستی خشن مذهبی در نتیجه یک کودتای مصلحتی دیگر در تفاهم با امپریالیست ها و ارتجاع منطقه، در سیمای ملا و آخوند بر مقدرات مردم ما تکیه زده و کشور را به گونه سرسام آوری بسوی افتراق، فروپاشی و تجزیه میبرد. در این حال استعمارگران و متحدین منطقه ای آنها در تبنای با داره های غارتگر رژیم های شرور گذشته و دارو دسته های منفورمتشکل از اوباشان کوچه ها، بیوروکرات های فاسد رژیم دست نشانده «وحدت ملی»، قاچاقچیان مواد مخدر و آدم فروشان و غارتگران دارایی های عامه، با ولع حیوانی ای برای بلعیدن مجدد کشور دهان گشوده اند.

در چنین اوضاع، جنبش چپ انقلابی افغانستان با یک نگرش نوین و با شعار «وحدت، انتقاد، وحدت» بی سابقه و تحلیل دقیق از وضعیت اجتماعی کشور و بهره گیری از تجارب مبارزاتی گذشته و حال، و غنامندی ایدیولوژیک از تجارب و آموزه های جنبش های آزادی خواهانه زحمتکشان جهان در پیکارشان علیه امپریالیسم، استعمار و استثمار تحت عنوان «جبهه مردم افغانستان (جما)» متشکل شده است

جبهه مردم افغانستان، بمثابه یک چتر واحد مبارزاتی مردم افغانستان خود را مکلف به یک مبارزه دوامدار و خستگی ناپذیر میداند. مرانامه این جبهه فراخوانی است برای اقشار و طبقات محروم و تحت ستم برای یک رستاخیز ملی به منظور تحقق آرمانهای تاریخی مردم افغانستان و اعمار یک افغانستان آزاد، مترقی و مستقل، عاری از ستم، نفاق، تعصبات قومی، سمتی، لسانی، مذهبی نژادی و بهره کشی طبقاتی.

گماشتگان جهادی وابسته به امپریالیزم جهانی، باندهای جنگ افروز جنایت پیشه و میراث خواران رژیم منفور «دیموکراتیک خلق» از چهل سال به این سو، در یک ائتلاف و هماهنگی سیاسی، نظامی و تشکیلاتی با رژیم های فاسد کشورهای همسایه افغانستان، به غارت تجهیزات نظامی و دارایی های عامه کشور ما، دست زده اند. این معاملات ننگین تاریخی، سرانجام نظام نیم بند جمهوری عاریتی را به آدمکشان طالبی و جنایت پیشگان حرفوی داعشی انتقال داد. این دو پدیده منفور خرافی و زن ستیز و ضد انسانی، با تبعیت غلامباره ای از استعمارگران رنگارنگ، مسؤلان قتل عام ها و عملیات استخوان شکن انتحاری علیه شهر نشینان، برده گیری ها و برده فروشی ها، راهزنی ها و باج گیری های بیحساب بوده اند و بعلاوه در یک اختلاط منافع با مافیای مواد مخدر، مانند مسؤل اعتیاد میلیون ها جوان به مخدرات نیز میباشند.

آوارگی میلیون ها هموطن در اقصی نقاط جهان، معیوب و معلول شدن میلیون ها انسان، صعود رقم بیکاری و گرسنگی زیر خط فقر قرار گرفتن بیش از بیست میلیون انسان همه و همه از نتایج جنگ نا فرجامی است که این جنگ افروزان حقیر برای بقای سلطه وحشیانه خود تا کنون بر مردم ما تحمیل کرده اند.

بنابرین ما بمثابة یک نیروی انقلابی و ملجاء امید توده های تحت ستم خود، شجاعانه تعهد میکنیم که با سلاح رزم خود تا پیروزی کامل خلق زحمتکش ما به مصاف این دژخیمان ادامه دهیم.

این حقیقت تلخ که دشمن خون آشام و مفتن تا دندان مسلح است و از مساعدت های بیدریغ ارتجاع داخلی و خارجی بهره مند است و ما از کمترین امکانات تخنیکی، اقتصادی و نظامی برخوردار هستیم، به هیچ وجه نمیتواند تعهد و ایمان ما را به پیروزی خدشه دار کند. ما به نیروی خلاق و تسخیر ناپذیر توده ها ایمان داریم.

رسیدن به این آرمان بزرگ و مقدس ملی مستلزم توانایی معنوی، آگاهی انقلابی و حوصله مندی مبارزاتی است. ما در فش رستخیز ملی را تا پایان صعود به قلل شامخ پیروزی در اهتزاز نگه میداریم.

ما با صداقت و ایمان راسخ به رستخیزی که در پیش است و در وجود ما موج میزند، کار توده ای را بمثابة کلید پیروزی پنداشته، دوشادوش هموطنان خود در سنگر مبارزه علیه متجاوزین قرار خواهیم داشت.

بدون شبهه، تجارب نیم قرن اخیر نشان داد، که مردم ما پوزه دو ابر قدرت بزرگ جهانی (سوسیال امپریالیسم روس و امپریالیسم امریکا) و متحدین و شرکای بین المللی و منطقه ای شان را بخاک سائیدند. اما نبود یک رهبری انقلابی متعهد به آزادی، استقلال ملی و حاکمیت مردم در عرصه مبارزات ضد استعماری، توده های مصمم و شجاع نمیتوانستند به نتایج بهتری از آنچه امروز شاهد آن هستیم برسند. خونهای فراوانی ریخته شد و جانبازی های فراوانی صورت گرفت، لیکن در پایان یک عده معامله گر مزدور و معاشخوار بیگانه بر مسند قدرت نشست و بنابر عرف معمول و خصلت طبقاتی خود به تاراج داشته ها و دارایی های مردم آغاز کرد و هرچه دم دستش بود، آنرا چاپید و خورد و برد.

در سراسر این اوضاع غم انگیز و نا بسامان، روشنفکران و تشکلات چپ انقلابی، با اینکه از لحاظ کمیت دارای ظرفیت های وسیعی و از لحاظ کیفیت دارای آگاهی انقلابی و قابلیت های قابل ملاحظه بودند، نتوانستند وظایف خود را در این آزمون بزرگ تاریخی بدرستی انجام دهند. افتراقات ناشی از تمایلات خاص ایدئولوژیکی و فقدان سازمандهی ها، عواملی بودند که چپ انقلابی نتوانست سهم فعالی در ساختار نظام پسا مبارزه آزادیبخش ملی داشته باشد. بنابر این یکبار دیگر و با اعتقاد به این اصل که «نبرد آزادیبخش ملی نبرد (همه) توده هاست و تنها با بسیج توده ها و اتکاء به آنهاست که میتوان به چنین نبرد انقلابی ای دست زد.» دست وحدت بسوی توده های دهقان، کارگر، اهل کسبه، زحمتکش، بیکار و بینوا و روشنفکران، آنانی که مالکان حقیقی این سرزمین هستند دراز میکنیم تا همه با هم، و در کنار هم بسوی پیروزی گام برداریم.

هموطنان گرامی و رزمندگان انقلابی،

ما همه روزه ناله ها و ضجه های مظلومان و اعتراضات میلیون ها انسان آزادیخواه و تحت ستم مردم خود را از داخل و خارج کشور می شنویم و همه از غیبت یک نیروی ملی و انقلابی آگاهی کامل داریم و هر یک برای رهایی از این مظالم طرح ها و نقشه هایی داریم. اما یک آرمان واحد، آنکه مبارزه برای حصول استقلال، آزادی، حاکمیت ملی،

و تأمین عدالت اجتماعی از مجرای دموکراسی برای ایجاد یک جامعه ای پویا و شکوفا، عاری از ستم طبقاتی و ملی است که ما را دور هم جمع می کند.

مرام این جبهه پیشتاز ما که بنام «جبهه مردم افغانستان» مسمی است، از این قرار است:

۱- این جبهه یک تشکل انقلابی است و هدف آن مبارزه بر علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی، استقرار صلح واقعی، ایجاد شوراهای مردمی، طرد استثمار و بهره کشی و لغو امتیازات مبتنی بر نژاد، جنسیت، قوم و سن است. جبهه مردم افغانستان به نیروی کارگران، دهقانان، اهل کسبه، روشنفکران انقلابی و همه اقشار، اقلیت های زبانی و قومی و طبقات ستمدیده کشور متکی بوده و در طریق احیای حقوق و آزادی های مدنی و طبیعی آنان مبارزه می کند. رسیدن به آرمان فوق، به موازات ایجاد موانع، شدت عمل و خشونت دشمنان مردم افغانستان، مستلزم آمادگی، ذکاوت انقلابی و مبارزه در عرصه های گوناگون است. تشخیص تضاد ها، وظایف و اولویت های ما را در این مسیر تعیین می کند.

۲- این نهاد یک شورای متشکل از چپ انقلابی، نیروها، افراد، احزاب مترقی و جریانات آزادیخواه افغانستان بوده و بشکل یک اجماع شورایی، دارای رهبری جمعی مشترکه و دیموکراتیک است.

۳- افراد و سازمان های مترقی و ملی ای میخواهند عضویت این جبهه را کسب کنند، باید کتباً و رسماً مفاد و محتوای این طرح را پذیرفته، خود را متعهد و ملزم به عملی نمودن آن بدانند.

۴- ما به طور کل با ایدیولوژی گروه های ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم جهانی مخالفیم، آنانی که بنابر خصلت ارتجاعی و ضد مردمی شان در گذشته و حال مسئول خونریزی های فراوانی بوده اند، نسل کشی های سیستماتیک، کوچ های اجباری مردمان، تصرف املاک، تسخیر مناطق و زمین های متعلق به مردم، شیوع اعتیاد به مواد مخدر، چند زنی انحرافات اخلاقی، استفاده جنسی از کودکان و نوجوانان، فحشا و بردگی جنسی، قوم پرستی و زن ستیزی امشخصات، عادات و بخشی از ویژگی های اخلاقی آنها را تشکیل میدهد و برای سلطه مجدد بر مردم از سیاه ترین، وحشی ترین و خشن ترین سازمان های اجبر تروریستی و دستگاه های جهنمی ای چون «بلک واتر» و تشکیلات صهیونیسم بین المللی مدد میجویند.

۵- نیاز به ایجاد جبهه مردم افغانستان:

هیچ نیروی سیاسی به تنهایی قادر به انجام انقلاب ملی و دیموکراتیک نیست. بنابراین جبهه مردم افغانستان از اشتراک و بسیج نیروهای انقلابی بمیان آمده و یکی از ابزار مهم و عمده برای به انجام رساندن انقلاب ملی و دیموکراتیک است.

۶- ما مخالف اسلام سیاسی هستیم، تفکر شوونیستی و اسلام سیاسی را فرایندی از نظام های فیودالی و امپریالیسم جهانی دانسته و معتقد هستیم این سه پدیده (اسلام سیاسی، تفکر شوونیستی و امپریالیسم جهانی) مقدمه و ادامه جنگهای تباہ کن امروزی و خونریزی های فراوانی است که تا کنون در کشور ما ادامه دارند.

۷- ما معتقدیم که مبارزه بر علیه نژادپرستی و تبعیض برای احیای حقوق اقلیت ها ضروری است. تا زمانی که هنوز این نابرابریها وجود دارند، نمی توان به آزادی کامل دست یافت. برای مؤثریت مبارزات خود علیه ظلم به مفهوم وسیع آن، گاهی نیاز داریم افرادی را که بر بنای جنسیت، قومیت، یا میزان توانایی های شان تحت ستم قرار می گیرند، مستقلاً سازماندهی کنیم. ما به عنوان یک جبهه مردمی سرتاسری و متشکل این وظیفه را انجام می دهیم، زیرا ارتجاع داخلی و هم پیمانان آن بنابر خصلت، واقعیت ها را پنهان می کنند و دستاوردهای ناچیزی برای مردم دارند. رهایی کامل توده ها بدون الغای فئودالیزم و سرمایه داری حقیقت پیدا نمی کند.

۸- ما اعتقاد داریم که کشورهای سرمایه داری، علاوه بر استثمار و سرکوب اکثریت خلقهای جهان و تولید گازهای گلخانه ای برای تخریب و آلودگی هوا و محیط زیست، منحصراً یک تهدید بالفعل در برابر جامعه بشری قد برافراشته و برای اینکار سلاحهای کشتار جمعی و هستوی زیاد در اختیار دارد. از اینجاست که پروژه های تروریستی، انسان کش و ویرانگری بنام القاعده، داعش، طالبان، بوکوحرام و دیگرانی را در کشورهای مختلف جهان، چون خاورمیانه (سوریه، عراق، یمن)، کشورهای افریقایی (سومالی، سودان و نایجیریا) و سرانجام استقرار نظام طالبانی و داعش را در افغانستان به وجود آورده و از آنها برای بی ثباتی منطقه و جهان و تأمین منافع استعماری خود استفاده میکند، که این تهدید بزرگست برای جامعه بشری.

۹- ما اعتقاد کامل داریم که رهایی از شرایط غیر قابل تحمل اجتماعی کنونی تنها از طریق تفاهم، دیالوگ و فعالیت های انقلابی خود مردم با همکاری نیروهای ملی و انقلابی در مقیاس توده ای حاصل میشود. مشارکت فعال در شکل دهی و ایجاد جامعه ای عاری از هرگونه تبعیض، افراط و تفریط بر مبنای همکاری و مشارکت همه اقشار جامعه اعم از زن و مرد با هم برابر نه تنها هدف، بلکه بخشی از مبارزه دوامدار ما در جریان این رستاخیز ملی مردمی است. برای این کار مردم باید شورا های مردم خود را ایجاد کنند. این شورا ها خود مختار و در رابطه تنگاتنگ با جبهه متحد میباشند. ما آموزه بزرگ «آموختن از مردم برای مردم» را از درون این نظم خودی خواهیم آموخت.

۱۰- ما معتقدیم که یک سازمان قوی برای کمک به این هدف ضروری است. ما میدانیم که هر جنبش آزادیخواهی فقط باید مستقیماً توسط خود توده ها براه افتاده، هدایت و به پیروزی رسانده شود. با این حال هر تشکل یا سازمانی که بتواند مردم را نسبت به یک آلترناتیو سازنده و موثر و دور از فرقه گرایی ها متحد، متقاعد و رهبری کند، در صف مقدم این جنبش جا دارد. ما خود نیز به عنوان یک نیروهای پیشگام در این مبارزه شرکت می کنیم و برای تشکیل یک جبهه متحد دموکراتیک کار میکنیم.

۱۱- جنبش ما یک رستاخیز عمومی و متعلق به مردم افغانستان است. از آنجا که رژیم ارتجاعی وابسته به امپریالیزم جهانی بدون استفاده از نیروی خود قدرت را رها نخواهد کرد، بناً پادشاه را رستاخیز ملی تشکیل داده و برای لغو آن از «همه وسایل ممکن» استفاده میکند.

۱۲- جما اعتقاد دارد که بعضاً تغییر و تجدید تاکتیک و تجدید شیوه مبارزه در بین قرا و قصابات مجاز بوده و میتواند در امر توسعه و گسترش رستاخیز ملی موثر باشد.

با درنظرداشت اوضاع و ارزیابی دقیقی از رسالت چپ انقلابی در شرایط ناهنجار کنونی و لزوم ایجاد وحدت فکر و عمل در داخل جبهه و اعتقاد براینکه مبارزه ملی بخشی از مبارزه طبقاتی بوده و این دو میتوانند با یکدیگر وحدت یابند، در حال حاضر تمرکز جبهه روی مبارزه ملی است. به سخنی دیگر، ادامه جنگ طولانی به وسیله همکاری ممتد نیروهای چپ، دموکراتیک و ملی، یا مبارزه طبقاتی تابع مبارزه ملی ضد استعماری؛ اینست اصل اساسی جبهه متحد ما. تحت این اصل، استقلال عمل ایدئولوژیک احزاب و گروهها در داخل جبهه مردم افغانستان محدود بوده و تخلف از این اصل تخلف از اهداف جبهه پنداشته میشود. ما معتقد بر آنیم که در جریان مبارزه ملی، مبارزه طبقاتی شکل یک مبارزه ملی را به خود می گیرد، و اینجاست که وحدت همه نیرو ها تامین شده و در مسیر مطلوب به راه افتاده است.

۱۳- ما گرایشات انحرافی چپ و راست را قاطعانه محکوم میکنیم و جداً از آنها دوری می گزینیم. ما گذشته جنبش چپ را نقادانه مورد تحلیل و تجزیه قرار داده، از تکرار اشتباهات جداً خودداری می کنیم. ما از همه جنبش ها و حرکات خودجوش توده ها برضد اشغالگران و ایادی داخلی شان حمایت و پشتیبانی میکنیم، اما ترجیح میدهیم بمثابه یکی از ارکان عمده این خیزش ها و حرکات، دوشادوش توده های زحمتکش حرکت کنیم.

بسوی پیروزی نهایی و ایجاد افغانستان متحد، آزاد و آباد.

سال ۲۰۲۱ عیسوی مطابق ۱۴۰۱ خورشیدی

له تروريزم سره د مبارزې تر نامه لاندې امريکايي او ناتو يرغلگرو له شل کلني جگړې، وینو تویولو، وژلو، د کلیو او ښارونو په سوځولو او د خلکو په کورونو وحشیانه بمباریو وروسته بالاخره هماغه وحشي تروريستو ته واک ورکړ چې دا ټول یې پر وړاندې پیل کړل. د دې خونړۍ جگړې اصلي قربانيان بې گناه کلیوال او ښاريان او بې کوره خلک، نارینه، ښځې او ماشومان وو. هغه وینه چې تل به د انسانیت په لاس کې وي.

د افغانستان د خلکو د جبهې د لومړۍ اعلاميې یوه برخه.

ولادیمیر پوتین: از کاملاً هریس در انتخاب امریکا حمایت میکنیم!

پوتین: روسیه حامی راه حل ۲ دولتی برای مناقشه شرق میانه است. از «هریس» حمایت میکنیم!

رئیس جمهور روسیه روز پنجشنبه (۵ آگست) در مجمع اقتصادی ولادیوستوک گفت، دولت مسکو باید به فکر ساخت نیروگاههای هسته ای در شرق دور روسیه باشد. او همچنین با اشاره به جنگ اوکراین، پیشروی روسها را برجسته کرد.

به گزارش ایسنا، «مجمع اقتصاد شرق» روز سه شنبه (۳ آگست) آغاز به کار کرد و تا جمعه ادامه خواهد داشت. این مجمع از سوی دانشگاه فدرال خاور دو در شهر ساحلی ولادیوستوک روسیه برنامه ریزی شده است.

ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه در آغاز این مراسم گفت، «شرق دور به سنگر روسیه در واقعیت جدید اقتصادی جهانی تبدیل شده است.»

به گفته او، توسعه آینده روسیه تا حد زیادی به توسعه شرق دور بستگی دارد و این مجمع به بستری برای بحث در باره استراتژی توسعه روسیه و تمامی منطقه آسیا و اقیانوسیه تبدیل شده است.

پوتین گفت، بیش از هزار قرارداد به ارزش بیش از ۱۰/۵ تریلیون روبل در سه مجمع آخر امضا شد و روسیه فضای کسب و کار، از جمله سرمایه گذاری خارجی را به طور کلی و برای شرق دور بهبود خواهد بخشید. به گفته او، بندر جدید آب عمیق بامشارکت شرکت های بلاروسی و چینی ممکن است در شرق دور روسیه ساخته شود.

رئیس جمهور روسیه در ادامه خاطرنشان کرد: «همچنین می خواهیم دولت مسکوبه فکر ساخت نیروگاه های هسته ای در شرق دور روسیه باشد. این طرح باید هم نیاز های فعلی و هم نیاز های راکه در آینده برای کسب و کار و شهروندان پیش بینی میکنیم، در نظر بگیرد. و البته باید فاصله بلند مدت زمانی را در نظر بگیرد.»

به گزارش اسپوتنیک، رهبر روسیه همچنین در نشست عمومی مجمع اقتصادی شرق گفت: «ما شاهد هستیم که روابط تجاری، مسیر های تجاری به سمت شرق و جنوب جهانی تغییر جهت می دهند.»

پوتین افزود: «مناطق شرق دور ما دروازه ای رو راست به این بازار های امیدوار کننده و در حال توسعه هستند و به ما اجازه میدهند بر موانعی که برخی از عوامل غربی در تلاش برای تحمیل بر جهان هستند، غلبه کنیم.»

رئیس جمهور روسیه همچنین گفت: «روسیه همکاری خود را با شرکای خارجی گسترش خواهد داد و به تقویت موقعیت این کشور در جهان خواهد پرداخت. البته، ما روابط بین شرق روسیه و کل کشورمان را با شرکای خارجی، دوستان، با دولت ها و شرکتهایی که علاقه مند به همکاری معتمدانه، طویل المدت و سودمند متقابل هستند گسترش خواهیم داد؛ و در نتیجه این، به تداوم تقویت موقعیت روسیه در جهان منجر خواهد شد.»

جنگ اوکراین

پوتین در ادامه تاکید کرد که کلید تضمین امنیت روسیه، تقویت پتانسیل اقتصادی و نظامی آن است.

او همچنین با اشاره به جنگ اوکراین گفت: «معتقدم کسانی که بر اوکراین حکومت میکنند، یا بیگانه هستند یا خارجی. ظاهراً آنها [اوکراینی‌ها] مردم آنها نیستند. علاوه بر این حملات اوکراین به نیروگاه‌های هسته‌ای، اقدامات تروریستی خطرناکی است».

موضوع در ادامه گفت: «شما در مورد حملات به نیروگاه‌های هسته‌ای در کورسک و زاپوریژیا سوال کردید. اینها اقدامات تروریستی پرخطر و بسیار خطرناکی هستند. کافیت شما فقط تصور کنید که اگر انتقام ما همین طور باشد، چه اتفاقی می‌افتد؟»

به گفته پوتین، نیروهای روسیه دستاوردهای قابل توجهی در دونباس به دست آوردند و خسارات سنگینی به نیروهای اوکراینی در کورسک وارد کرده‌اند.

رئیس جمهور گفت: «نیروهای روسی عملیات تهاجمی را تسریع کردند. هیچ مهاری برای حمله ما وجود ندارد، بلکه برعکس، دشمن در مناطق کلیدی در حال ضعیف شدن است. مدت زیادی است که به دستاوردهای قابل توجهی مانند چند روز گذشته نرسیده ایم. نیروهای مسلح روسیه باید دشمن را از سرزمینهای روسیه بیرون کنند. البته آزادسازی دونباس اولویت اصلی روسیه است. با این حال ساکنان مناطق مرزی روسیه از حملات تروریستی اوکراین رنج می‌برند. تعداد مردان ما که احساس نیاز به دفاع از وطن میکنند، به شدت افزایش یافته است. دشمن متحمل خسارات بسیار سنگینی هم از نظر افراد و هم از نظر تجهیزات میشود. داده‌های وزارت دفاع روسیه موثق است که توسط چندین منبع به طور همزمان تایید شده است».

به گفته او، رهبران چین، برزیل و هند صادقانه به دنبال کمک به یافتن جزئیات روند حل و فصل مناقشه اوکراین هستند.

پاول دوروف

پوتین همچنین برای اولین بار به بازداشت دوروف اشاره کرد. او میگوید با «پاول دوروف» مالک پیام رسان تلگرام تماس نداشت و نمی‌دانست که او در باکو بوده است. دوروف از جمهوری آذربایجان عازم فرانسه شد و اکنون در آنجا در بازداشت به سر میبرد پوتین گفت، اوفکرمیکرد دوروف باید ساکن مسکو باشد.

پوتین تصریح کرد: «ما هیچ شکایتی از پاول دوروف نداریم، اما بسیاری از کشورها دارند».

او توضیح داد که سالها پیش تنها یک بار در یک انجمن تجاری با مدیر عمومی تلگرام ملاقات کرد و از آن زمان دیگر با او تماسی نداشته و او را ندیده است.

رئیس جمهور روسیه همچنین گفت: «اگر دوروف را گرفتند، پس باید بقیه صاحبان پلتفرم‌ها را هم بگیرند!»

پوتین گفت که اقدامات فرانسه علیه پاول دوروف را درک نمی‌کند. رئیس جمهور روسیه تاکید کرد که اقدامات فرانسه «خصلت انتخابی» دارد.

انتخابات آمریکا

پوتین از «کامالا هریس» برای ریاست جمهوری ایالات متحده حمایت کرد.

به گفته ولادیمیر پوتین، بعد از آنکه جو بایدن از رقابتهای انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۰۲۴ آمریکا حذف شد، «بنابراین اکنون روسیه از جانشین او – کامالا هریس حمایت می‌کند.»

پوتین گفت: «کامالا هریس (معاون بایدن و نامزد دموکرات‌ها در انتخابات آمریکا) نوعی خنده مسری دارد و این به معنی آن است که زندگی با او خوب سازش دارد.»

او افزود: «من زمانی گفته بودم که اگر بتوانیم نامزد مورد علاقه خود را نام ببریم، او جو بایدن است، اما اکنون او در کارزار انتخاباتی شرکت نمی‌کند. او حمایت از هریس را توصیه کرد. بنابراین، این همان کاری است که ما می‌خواهیم انجام دهیم... خنده او بسیار جذاب است. یعنی همه چیز خوب است.»

پوتین افزود: «دانلد ترامپ (رئیس جمهور سابق ایالات متحده و نامزد جمهوریخواهان در انتخابات آمریکا) به اندازه‌ای که هر رئیس جمهوری در آمریکا تا به حال تحریم‌هایی را علیه روسیه اعمال کرده است، دست به این کار زده است و اگر هریس خوب باشد، شاید از چنین اقداماتی خودداری کند.»

مذاکره با اوکراین

پوتین گفت: «روسیه هرگز از مذاکره با اوکراین خودداری نکرد، اما غرب در اوایل سال ۲۰۲۲ توافق صلح بالقوه را خراب کرد.»

او افزود: «ما تمام پارامترهای همکاری صلح‌آمیز را با نماینده کی یف هماهنگ کرده بودیم. لازم بود برخی از نکات را مشخص کنیم، اما سپس آقای بوریس جانسون (نخست وزیر وقت انگلیس) آمد و به اوکراین دستور داد تا زمان مرگ آخرین اوکراینی بجنگد. این چیزی است که در حال حاضر اتفاق می‌افتد و آن تلاش برای دستیابی به ضربه ای استراتژیک به روسیه است. اما این اتفاق هرگز نمی‌افتد.»

ولادیمیر پوتین همچنین گفت که از منافع مردم روسی در اوکراین دفاع خواهد کرد.

به گفته رهبر کرملین، اگر اوکراین تمایل به انجام مذاکرات داشته باشد، روسیه امتناع نکرده است، اما این مذاکرات براساس توافقنامه‌های تعیین شده در استانبول انجام خواهد شد.

او افزود: «روسیه میداند که با چه کسی معامله میکند. اوکراین به راحتی تعهدات خود را نقض میکند. ما میدانیم چه میکنیم که با چه کسی سروکار داریم. افرادی که به منافع سایر کشورها هیچ ارزشی قائل نیستند، بدون هیچ احترامی بامناف سایر کشورها و مردمان رفتار میکنند، متأسفانه چنین افرادی وجود دارند. آنها به راحتی تمام تعهداتی را که برعهده گرفته اند، زیر پا میگذارند، حتی اسنادی که امضا کرده اند.»

رئیس‌جمهور روسیه رشد اقتصادی و توان نظامی کشورش را ضامن اصلی امنیت خواند و گفت: «ما فقط باید به دنبال چنین فرم‌هایی باشیم، چنین تضمین‌هایی که حداقل به نحوی تا حدودی کارساز باشد.»

دالر زدایی

پوتین در مورد دالر زدایی گفت که «مقامات ایالات متحده اشتباه میکنند، بنابراین ما به ارزهای ملی روی می‌آوریم.»

ولادیمیر پوتین خاطرنشان کرد که روسیه استفاده از دالر برای معاملات را رد نکرده، بلکه تصمیم گرفته است که اتکای خود را به آنها کاهش دهد. او تأکید کرد: «ارز مورد استفاده در معاملات متأثر از نقش کشور در اقتصاد جهانی است. در حال حاضر، یک تغییر در حال انجام است، زیرا کشورهای جنوبی جهان اکنون ۵۰ فیصد از تولید ناخالص داخلی جهانی را تشکیل میدهند که این طبیعتاً اولویتهای استفاده از ارزهای ملی را تغییر میدهد.»

کاهش حجم انتقال گاز روسیه به اروپا

ولادیمیر پوتین همچنین گفت: «ما مخالف ترانزیت انرژی خود از طریق اوکراین نیستیم. ما و گازپروم قصد داریم به تعهدات خود در قبال مشتریان عمل کنیم... ما قراردادهای ترانزیتی داریم که در ۳۱ دسامبر منقضی میشوند، و اگر اوکراین نمی‌خواهد این قراردادها را طولانی کند، نمی‌توانیم آنها را مجبور به انجام این کار کنیم. مصرف‌کنندگان اصلی ما در اروپا نمی‌خواهند چنین اتفاقی بیفتد، با این حال آنها از اوکراین با محصولات نظامی و مالی حمایت میکنند. به همین دلیل است که حجم گازی که ما در اختیار اروپا قرار میدهیم، کاهش مییابد. ما از جریان ترکیه یا سایر خطوط لوله گازی که برای مصارف داخلی استفاده میشود، استفاده خواهیم کرد.»

تبادل زندانیان و نقش بن سلمان

در ۲ آگست، بزرگترین تبادل زندانیان بین روسیه و کشورهای غربی در سالهای اخیر انجام شد و طی آن هشت روسی به وطن خود بازگشتند. پوتین در ادامه همچنین گفت: «ولیعهد سعودی نقش مهمی در تبادل زندانیان داشت که روزنامه نگار امریکایی را آزاد کرد.»

او افزود: «در مورد روزنامه نگار امریکایی که به عنوان خبرنگار فعالیت میکرد - به عبارت دقیقتر، این فرد مأموریت‌های جاسوسی آشکار را انجام داد، ولیعهد عربستان در مرحله اولیه نقش مهمی در این تلاش ایفا کرد. ما از او برای کمک‌ش سپاسگزاریم، زیرا در نهایت بازگشت شهروندان ما به وطن‌شان را تسهیل کرد.»

پوتین همچنین به نقش کشورهای دیگر در جهان عرب اشاره کرد.

وی افزود: «در نهایت به نفع همه دست‌اندرکاران این روند، به نتیجه مثبت نهایی دست یافتیم که مهمترین آن بازگشت شهروندانمان به وطن از جمله کسانی است که ماموریت‌های ویژه برای وطن را در خارج از کشور انجام دادند.»

پوتین: همکاری روسیه و ایران در زمینه گاز طبیعی فرصت‌های عظیمی را ارائه می‌دهد.

رئیس‌جمهور روسیه همچنین در بخش دیگری از سخنانش گفت: «بدیهی است که آنها به مواد سوخت بیشتر و منابع انرژی بیشتری نیاز دارند و ما اینها را در دسترس داریم. ما اقدامات خود را با ترکمنستان هماهنگ خواهیم کرد. بدیهی است که ایران مدتهاست که از ما تقاضای تامین تجهیزات کرده است. این برای ما بسیار راحت است. منابع ذخیره در نزدیکی است، و ما در مورد آن فکر خواهیم کرد. من معتقدم این یک پروژه بسیار امکان‌پذیر است.»

پوتین در نشست عمومی مجمع اقتصادی شرق همچنین گفت: «بازارهای همسایه نزدیک به ایران بسیار بزرگ هستند و فرصت‌های موجود در آنجا عظیم است و ما میتوانیم آن بازارها را دنبال کنیم.»

رکود قریب‌الوقوع در اروپا

ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه روز پنجشنبه همچنین گفت بسیاری از کشورهای اروپایی در آستانه رکود هستند و وضعیت بدتر خواهد شد.

او افزود: «ما مشکلات خود را حل خواهیم کرد. بله، با مقداری ضرر، اما به هر حال آنها راحل خواهیم کرد. و کسانی که نمی‌خواهند با ماهرکاری کنند، بگذار ضرر کنند. ما می‌بینیم که در کشورهای اروپایی چه می‌گذرد. بسیاری از آنها در آستانه رکود هستند و وضعیت بدتر خواهد شد زیرا کسانی که منابع انرژی آنها را تامین میکنند قبل از هر چیز به منافع خود و منافع ملی‌شان اهمیت می‌دهند.»

رئیس‌جمهور روسیه افزود: «اقتصاد اروپا بدون روسیه در حال گذر از آزمون‌های بسیار جدی است.»

حمایت از راه حل ۲ دولتی

به گفته پوتین، روسیه تمام تلاش خود را برای حل بحران جدی و طولانی مدت شرق میانه انجام خواهد داد. رئیس‌جمهور روسیه گفت: «اما یک بار دیگر تکرار میکنم، ما هر کاری که به ما بستگی دارد انجام خواهیم داد. من در ملاقات اخیر با محمود عباس (رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین) در این مورد صحبت کردم. اودرمسکو بود تا به حل این بحران مزمّن و بسیار جدی کمک کند.»

پوتین همچنین گفت که ایالات متحده کشوری با مواضع بی‌طرف در قبال بحران خاورمیانه نیست.

رئیس‌جمهور روسیه افزود: «روسیه از راه حل ۲ دولتی برای مناقشه شرق میانه حمایت میکند. در مورد موضوع بشردوستانه، البته، ما در تلاش هستیم تا مسائل مربوط به گروگان‌ها (اسیران صهیونیست) را حل کنیم و در اینجا به نتایج خاصی میرسیم که از این بابت بسیار خوشحالیم و تلاش خواهیم کرد در آینده این کار را انجام دهیم.»



انگیزه های استعماری در پوشش صلح

این مقاله چهار سال پیش نوشته شده است، اما به دلیل اهمیت موضوع در اینجا مجدداً نشر می شود.

تاچند ازین پرده نیرنگ صدرنگ شویم

تا پرده برداریم و باهم هماهنگ شویم

افغانستان بنابر موقعیت جغرافیایی و بحرانهای سیاسی در گرو استعمارگران بین المللی و مافیایی اقتصادی جهانی قرار دارد.

استعمارگران بین المللی و امپراتوریهای بزرگ شرقی و غربی با سردمدارای روسیه، امریکا و انگلیس از چندین دهه به این سو مردم افغانستان را در کوره آتش جنگهای شان قرارداده اند و مردم قربانیهای جانی و مالی بزرگی را از این رهگذر متحمل شده اند.

هریک استعمارگران غربی از خود شبکه استخباراتی و ملیشه های خونخوار و بی رحمی دارند که همه و بلا استثناء در مراکز تربیتی پاکستان تغذیه، تمویل و تجهیز شده اند. و پاکستان خود از تعویل برنامه های درازمدت استعمارگران و مافیای اقتصادی بین المللی سودهای بزرگ اقتصادی به دست آورده است.

شبکه استخباراتی پاکستان، آی اس ای که برای سالهای طولانی دوشادوش ام آی ۶ انگلیس و سی آی ای در ویرانسازی کشورهای آسیای مرکزی و به ویژه افغانستان شدیداً مشغول کار و برنامه ریزی است، در واقع ستون فقرات فعالیتهای سیاسی، اقتصاد و استراتژیکی استعمارگران غربی را تشکیل میدهد.

استعمارگران به طور معمول در کشورهای سنتی عقبمانده از دو فکتور عمده، قوم و مذهب بهره میبرند. آنها بنابر خصلت منفعت جویی و ضرورت به حفظ اقتدار دولتهای پوشالی تحت فرمان، به ایجاد گروههای ملیشه تروریستی تنظیم یافته ای تحت عناوین طالب، داعش، القاعده و غیره دست میزنند، نهادهای تبلیغاتی و فرهنگی برای نیل به اهداف بوجود آورده در خدمت شان می گمارند. توسط مانورهای سیاسی عوامفریبانه ای دولتهائی با پسوند اسلامی، دموکراتیک، مردمی و وحدت ملی را به وجود میاورند و آنها را با نشستهای بزرگ سیاسی مانند «لویه جرگه» و امثال شان مشروعیت می بخشند. افکار عامه را با شعارهای میان خالی اعمار مجدد، اصلاحات و مبارزه با فساد مخدوش میسازند، در حالی که اهداف نهانی شان را چور و تاراج منابع ملتها تشکیل میدهد.

در طول پنجاه سال گذشته نویسندگان واقعبین و نترسی وجود داشتند که پیهم آثار و نوشته های شان، تاراج کشور ما توسط استعمارگران و ایادی شان به تصویر میکشیدند. آنها افزارهائی را که جهانخوران برای گذاشتن یوغ انقیاد شان بر گردن مردم ما چنین جمع بندی میکنند:

۱- توسط زرع، قاچاق مواد مخدره و ترویج اعتیاد به آن.

۲- فروش افزار و سلاحهای جنگی ثقیل و خفیف به هزینه کارگران کشورهای شان.

۳- تصرف منابع طبیعی، به ویژه نفت و گاز کشورهای جهان.

البته هر یک آنها که در بالا ذکر شان رفت ابعاد وسیعی را احتوا میکنند که شرح شان از محدوده این مختصر بیرون است.

استعارگران در این اواخر باز هم بخاطر تعیمل اهداف دراز مدت خود به حقه جدیدی توسل جسته اند. این حقه در واقع شباهت زیاد با حقه قدیم، یا «نشست بن» دارد. در حقه جدید آنها، تحت عنوان ایجاد صلح با طالبان، طالبانی که تا کنون با آنها درگیر زدوخوردهای تصنعی به هزینه خونهای ریخته شده افغانها بودند، روی میز مذاکره نشسته اند. اهداف و نتایج حاصله از این مذاکرات هم اکنون قابل پیشبینی است، زیرا در تمام طول دوران خود امریکا تمویل کننده هردو سمت این درگیرها بوده است. به این معنی که امریکا و طالبان «خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه» این جنگها بودند.

در اهداف نهایی امریکا با آوردن طالبان در قدرت هیچ گونه تغییری رونما نمی شود. آنها در هر حال در صدد تطبیق برنامه های درازمدت خود در منطقه هستند. و با اینکه میداند صلح دوامدار در افغانستان نمی تواند در صورت عدم توافق همسایگان کشور و بقیه کشورهای منطقه به ویژه روسیه، چین، ایران و دیگرانی ممکن نیست، اما باید مقدمات ظهور مجدد طالبان را در صحنه سیاسی افغانستان آماده کنند.

توفان درد

همچو صیدی بند دام قاتلان افتاده ایم
این چه قسمت بود ما، در این مکان افتاده ایم
ملی گشته اسیر نا کسان از ابلهی
از نفاق و تفرقه، باهم به جان افتاده ایم
سالها در کام غفلت با جهالت زیستیم
آه ! بنگر بیخبر، از کاروان افتاده ایم
درد توفان کرد و بغض در گلو پیچیده است
قسمت بد بین، مشّت جاهلان افتاده ایم
چیست آخر اینهمه درماندگی را علی
با همه دارندگی ها، ناتوان افتاده ایم
سالها شد بر سر ما حکم میراند خسان
چونکه عمری زیر دست ناکسان افتاده ایم
ساعیا «درمان درد خلق باشد انقلاب»
از قضا در زیر دست ظالمان افتاده ایم

ساعی فاریابی

جبهه انقلابی ما

اگر به فراخنای جهان نظر اندازیم به آسانی میتوانیم نظام جهانی غالب قرن گذشته را در حال افول کامل ببینیم. در سرتاسر جهان، طبقه سرمایه دار برای نجات ثروت و قدرت خود از مجری ظلم، وحشیانه بر توده ها میتازد. دولتهای آنها اندک زندگی فردی ما را از بین میبرند و قانونگذاران آنها با انواع حیل و دسایس صدای ما را خاموش میکنند. دولتمندان و مالکان از ما اخاذی میکنند و تفنگداران شان ما را میکوبد.

اما خورشید همچنان طلوع می کند و دانش ما را نیرو می بخشد.

هر جا ظلم است، در آنجا همیشه کسانی هستند که با آن مبارزه میکنند. اکنون، جنبش آزادی، آن جنبشی که درفش آزادی را در برابر استبداد به اهتزاز در میآورد، در سرتاسر جهان در حال تولدی دوباره است.

از شرق تا غرب انقلاب دوباره متولد شده است. جبهه انقلابی ما بخشی از این جنبش رو به گسترش است. جنبشی که از تجارب و اندوخته های سالها مبارزه برای رهایی بشر از زنجیر استثمار و ستم غنا یافته است و در دفاع از آزادی و دفاع از زحمتکشان و طبقه کارگر به پا خاسته است. برخالف یک دولت متمرکز که در آن عده معدودی بر زندگی تعداد زیادی نظارت دارند، ما معتقدیم یک جامعه ایده آل، جامعه ای است که دارای ویژگیهای آزادی، عدالت و برابری برای همه اعضای آن باشد. ما از ایجاد دموکراسی مستقیم محلی و توانمند سازی جوامع محلی حمایت میکنیم. ما وحشیگری مزدوران بی وقار امپریالیزم، غالمان حلقه به گوش ارتجاع منطقه را که زندگی ما را به غل و زنجیر کشیده اند، رد میکنیم و برای جامعه ای مبتنی بر ارزشهای همبستگی، آزادی، کمک متقابل و برابری تلاش میورزیم. ارادت ما به مبارزه طبقاتی و دموکراسی مستقیم سازش ناپذیر است - طبقه کارگر حق دارد از همه چیزهایی که خلق میکند بهره مند شود. هر جامعه ای حق دارد بر امور خود حکومت کند و هر انسانی حق دارد از حق زندگی، آزادی و خوشبختی برخوردار باشد. حقوقی که دولتها در سرتاسر جهان برای کسب سود و قدرت از آنها به یغما برده است. مبارزه امروزی ما ممکن است مانند یک نبرد دشوار به نظر برسد. گاهی حتی ممکن است بیهوده به نظر برسد. اما جایگزین این فقر و بدبختی، هوای فروپاشی آب و هوای سرمایه داری باشیم تا سیاره و جمعیت ما را به سمت انقراض سوق دهد. ارزش جان یک انسان بیشتر از هر نوت دالر و هر طالبی است که طبقه سرمایه دار در اختیار دارد. پشت ما به دیوار است - اکنون زمان آن است که سیستمی را که ما را به سمت نابودی سوق میدهد عقب برانیم. آنقدر او را به عقب برانیم که دیگر نگران ظلم او نباشیم. مبارزه ای که امروز در برابر ما قرار دارد، ممکن است مانند یک نبرد دشوار به نظر برسد. گاهی حتی ممکن است بیهوده به نظر برسد. اما نباید در فقر و بدبختی دست و پا بزنیم و منتظر باشیم تا جهانخواران سرزمین، مردم و بالاخره سیاره ای را که در آن زندگی میکنیم به انقراض سوق دهند. ارزش جان یک انسان بیشتر از چیز دیگری است. اکنون که پشت ما به دیوار است - راه دیگری وجود ندارد. زمان آن فرا رسیده است تا با نظامی که ما را به سمت نابودی می کشاند بجنگیم. او را آنقدر به عقب برانیم که دیگر نگران ظلم او نباشیم. آن روز فرا رسیدنی است. فراموش نکنیم: قدرت انگل ها را به وجود میآورد.

در باره انقلاب

انقلابها از یک جرقه به میان می‌آیند. امکان وقوع این جرقه در یک رژیم وحشی از نوع طالبانی نیز وجود دارد. شورشی که از این جرقه به میان می‌آید، ممکن است به زودی در سراسر کشور گسترش یابد. اما سازماندهی شرط مقدماتی آن است. این سازماندهیها در سطح روستایی و محلی به شکل شوراها به وجود می‌آیند. شوراها سازمانهای افقی و مستقیم دیموکراتیکی می‌باشند که همه در تصمیم آنها سهم مستقیم دارند. شوراهای روستایی و محلی اقدامات خود را از طریق یک سیستم نمایندگان اجباری قابل فراخوان هماهنگ میکنند. هر نماینده متعهد به «نظامنامه افتخاری» یا مأموریت است که قدرت تصمیم‌گیری را در يد شورا تضمین میکند. نمایندگان در برخورد با هر مسئله از طرف شورا آموزش می‌بینند. از جانب شورا به آنها دستورالعملهای الزام آور داده میشود و آنها را متعهد به اعمال و وظایف شان در محدوده سیاستهایی میکند که توسط شورا اتخاذ شده است.

هرگاه آنها از دستورات شورا تخطی کنند، شورا میتواند فوراً آنها را فرا خوانده و تصمیم شان را لغو کند. قدرت تصمیم‌گیری کماکان در شوراها باقی میماند. نمایندگان از هیچگونه اختیار یا امتیاز خاص بهره ندارند. بنابراین حرکت به صورت افقی از پایین به بالا سازماندهی میشود.

شوراها به طور کل گردهمایی افرادی هستند که برای سازماندهی به شیوه غیر سلسله مراتبی به هدف به چالش کشیدن وضعیت موجود گردهم آمده اند. در اینجا هیچ رهبری وجود ندارد تا تکلیف دیگران را معین کند. اخذ تصمیم همیشه با شرکت کنندگان در شورا است که به طور عموم از طریق نوعی اجماع یا دموکراسی مستقیم صورت میگیرد.

این گونه سیستم متشکل از شوراهای نمایندگان موظف، بارها در طول تاریخ پدید آمده اند. اینها نطفه های آزادی ست که در شب انقلاب پدید می‌آیند. وجود شوراها را به هیچوجه نمیتوان هرج و مرج گفت، بلکه همه شیرازه های یک نظم انقلابی اند، نظامی که برای انسانها مجال نظارت کامل بر زندگی شان را میدهد و آنها را در تصمیماتی که با حیات شان بستگی دارد سهیم میسازد.

هدف انقلاب ساختار یک جامعه جدید در قشر جامعه قدیم است. چارچوب انقلاب در جریان مبارزه با سلسله مراتب در جامعه قدیم ایجاد میشود. همیشه یک رابطه ارگانیک بین آنچه که هست و آنچه که باید باشد وجود دارد. ارگانهای خود

مدیریتی (خود گردان) مجامع یا شوراهای مردمی نخست در تحت جامعه قدیم شکل میگیرند و سپس جنگ طبقاتی را علیه نهادهای جامعه قدیم برآه میاندازند. همزمان با نابودی جامعه قدیم، سازمانهای غیرسلسله مراتبی که با آن مبارزه میکردند، اداره جامعه را به دست میگیرند. در این مرحله اولویت های شما را اهداف شما را تعیین میکنند. بنابر این مبارزه با همان اصولی باید سازماندهی شود که جامعه آینده را در آن متصور است. مبارزه با سلسله مراتب یک اصل انقلابی است. فرآیند استفاده از سازمانهای غیر سلسله مراتبی برای راه انداختن جنگ طبقاتی، موجد آگاهیهای جدیدی میشوند. کارگران به داشتن چنین سازمانی عادت میکنند و تا زمان پیروزی انقلاب، اکثر مردم از قبل صاحبان تجربه سازماندهی و هماهنگی اقدامات خود، بدون سلسله مراتب در مقیاس وسیعی خواهند بود.

از لحاظ تاریخی همیشه چهار نوع اصلی از مجامع یا شورا های عمومی وجود داشته است:

مجامع روستایی (شوراهای روستایی)

مجامع محلی (شوراهای محلی)

مجامع کارگری (شوراهای کارگری)

مجامع دانشگاهی (شوراهای دانشگاهی)

مجامع روستایی ویژه جوامعی است که هنوز تعداد زیاد دهقانان در آن وجود دارد، به طور مثال جامعه افغانستان. بدیهی است که آنها در جوامع کاملاً صنعتی که روستاها در آن وجود ندارد به ظهور نمیروند. روستائیان در یک جامعه به طور منظم گردهم میآیند تا مبارزه علیه مالکان، شیوه مسلط و دولت و در نهایت روستای خود را به شیوه غیر سلسله مراتبی سازمان دهند. آنها معمولاً زمینهای مالکان بزرگ را مصادره میکنند، یا تلاش میکنند تا از آنها سلب مالکیت کنند و نوعی تولید اشتراکی غیرسلسله مراتبی را بکار گیرند. چنین جوامع در بسیاری شورشهای دهقانی از جمله انقلاب روسیه، اسپانیه و اوکراین به ظهور رسیده اند.

اغلب این مجامع بر بنای کمیونهای روستایی اشتراکی استوار میباشند که در بسیاری از جوامع دهقانی وجود داشت، اما رادیکال شده و علیه مالکان میجنگیدند. مجامع اشتراکی روستایی به شدت مردسالار و سن گرا هستند، بنابر این فعالان علیه مالکان سازمان نمی یابند و در زمان شورش، تمایل به سلسله مراتب کمتری دارند.

شوراهای محلی در شهرها بوجود میآیند. همه یا تقریباً همه کسانی که در یک منطقه خاص زندگی میکنند به طور منظم گردهم میآیند تا مبارزه خود را علیه طبقه حاکم و دولت سازماندهی کنند و در نهایت خود محله را به شیوه غیر

استبدادی سازماندهی کنند. در الجزایر برخی مجامع محلی در شهرها و برخی دیگر در روستاها موقعیت داشتند. در طول انقلاب فرانسه مردمان فقیر نخست مجامع محلی ای را بنام «سنس کولوتس» تشکیل دادند که بعدها به جمهوری سازماندهی شدند.

مجامع یا شوراهای کارگری، یا مجامع محل کار بر اساس محل کار تشکیل میشوند. در اینجا کارگران گردهم آمده اند تا با رؤسای شان مبارزه کنند و در نهایت محل کار خود را تصرف کنند. سپس شورای کارگری محل کار را اداره میکند. بدیهی است که این شوراها در جوامعی شکل میگیرند که درجاتی صنعتی سازی در آنها اعمال شده است. مجامع کارگری در جریان بسا از قیامهای طبقه کارگر از جمله در انقلاب روسیه، اسپانیه و ایران بوجود آمدند.

مجامع دانشگاهی یا مجامع دانشجویی فقط در جوامعی متظاهر میشوند که فیصدی زیاد جمعیت آنها را دانشجویان تشکیل میدهند. این مجامع در مقایسه با سه مجمع قبلی کمتر رایج است. از نمونه های بارز این مجامع میتوان از قیام دانشجویی ماه جون ۱۹۶۸ در فرانسه نام گرفت. در طول این طغیان دانشجویان مجامع مردمی خود را تشکیل دادند که حاکمیت سرمایه داران را به چالش کشید و دامنه ها و تأثیرات آن حتی به کارخانه و محلات کارگران نیز کشانیده شد. همه این مجامع طوری که قبلا گفته شد فعالیتهای خود را از طریق نمایندگان اجباری قابل فراخوان هماهنگ میکنند. شوراهای محلی مجامع محلی را هماهنگ میکنند و به همین ترتیب تا به آخر. این شوراها از نهاد نمایندگی که در آنها نمایندگان پس از انتخاب شدن نمی توانند مواضع شان را تغییر دهند و صاحبان اختیار نمی باشند، متفاوت است.

علاوه بر چهار نوع مجامع مردمی قبلی، سازمانهای مختلفی نیز وجود دارند که در امتداد خطوط غیر سلسله مراتبی سازماندهی شده اند. اینها نه تنها شامل کلویها و انجمنهای دارای منافع خاص هستند، بلکه برای حرکت جامعه در جهت برپایی انقلاب سازماندهی شده اند. این سازمانها گاه داری مجامع و شوراهای سخنگو میباشند. گاهی اوقات سازمانهای سیاسی دیگری، غیر از آنهای که مستقیما در امر برپایی انقلاب سهیم هستند، وجود دارند که از اشکال سازماندهی غیر سلسله مراتبی استفاده میکنند، اما نه به این دلیل که آنها از انقلاب حمایه میکنند، بلکه به دلیل که آنها را مؤثر میدانند. این سازمانهای غیر سلسله مراتبی، اگرچه معمولا به حاشیه رانده میشوند، حتی در جوامع به شدت اقتدار گرا نیز وجود دارند. در جوامع استبدادی فعالیتهای اجتماعی از طریق سازمان های سلسله مراتبی مانند دولت یا شرکتها انجام میشود. در این جوامع این سازمانهای سلسله مراتبی ست که تسلط دارند و سازمانهای غیر سلسله مراتبی سازمانهای حاشیه ای هستند. در جامعه پس از انقلاب این امر معکوس است، به این معنی که سازمانهای غیر سلسله مراتبی مانند مجامع کارگری و محلی تسلط دارند، در حالی که سازمانهای سلسله مراتبی، حاشیه ای خواهند بود. به طور کل جامعه پسا انقلاب از سلسله مراتب عاری است. سازمانهای سیاسی غیر سلسله مراتبی متشکل از گروههای ائتلافی میتوانند تبلیغات

و اقدامات مستقیم غیر سلسله مراتبی را علیه نهاد های سلسله مراتبی انجام دهند، سیستم را تضعیف کنند و احتمالاً وضعیت مستضعفان را در کوتاه مدت بهبود بخشند. اما اینکار در افغانستان در دوران سلطه پدیده طالبانی نا ممکن است .

شوراهای مردمی اغلب به صورت خود به خود در نتیجه یک بحران اقتصادی یا سیاسی بوجود میآیند. در طول تاریخ این بارها اتفاق افتاده است. به این معنی که پس از خیزش مردمی است که مجامع مردمی به عنوان وسیله ای برای سازماندهی و ادامه مبارزه عمل میکنند. به عنوان مثال مجامع مردمی در روسیه اندکی پس از انقلاب فبروری، در ارجانتین پس از قیام دسمبر ۲۰۰۱ و در هسپانیه پس از شکست کارگران در اثر کودتای فاشیستی ظاهر شدند. آنها شرایطی از «قدرت مضاعف» را ایجاد میکنند که در آن سازمانهای غیر سلسله مراتبی و مجامع مردمی با نهادهای سلسله مراتبی مسلط در مقیاس وسیع درگیر میشوند. در اینجا سازمانهای غیر سلسله مراتبی دیگر آن سازمانهای حاشیه ای نیستند، بلکه در یک تضاد مستقیم با سازمانهای سلسله مراتبی قدیم (دولت، بنگاه ها و غیره) هستند. قیامهای مردمی که قبل از ایجاد وضعیت مضاعف آغاز میشوند، آغاز انقلاب اجتماعی است .

بدیهی که سیاستمداران به آسانی قدرت را رها نمی کنند و نه سرمایه داران صرفاً به خاطر روح بشر دوستی که ندارند، کنار میروند. بنابراین باید در یک انقلاب سرنگون شوند. لزومی ندارد که انقلاب خشونت آمیز یا خونین باشد، اگرچه احتمال دارد که یک مقدار خشونت در آن وجود داشته باشد. اما باید به خاطر داشت که بیشترین خشونتها کار دولت است. بنابر این خشونت با خشونت جواب گفته میشود. یک انقلاب اجتماعی خشونت آمیز تر از حفظ وضعیت موجود که خود به خود به شدت خشن است، نخواهد بود. ممکن است یک سازمان انقلابی برخاسته از میان توده ها قبل از انقلاب به عنوان یک کتالیزور برای ایجاد وضعیت «قدرت مضاعف» عمل کند. (هم اکنون «جما» ابتکار عمل آنرا در افغانستان دست دارد.) و این سازماندهی قبلی یقیناً بر نتایج انقلاب تأثیر میگذارد .

صحبت از انقلاب در کشورهایی مانند افغانستان اصلاً غیر منطقی نیست. اما شورشها در اماکنی که از قبل ساختار اجتماعی خود مدیریتی در خود دارند، اساساً جنبههای انقلابی هستند. تا کنون این انقلابات همه شکست خورده اند، اما اکنون در مقیاسی نهایت بزرگتر از گذشته در حال شکل گیری هستند. در طی چندین دهه گذشته موقعیتهای «قدرت مضاعف» در بسیاری از کشورهای فقیر بارها و بارها پدیدار شدند، اما همه با شکست مواجه شدند، مانند انقلاب ۱۹۰۵ روسیه .

از آنجا که در حال حاضر یا حد اقل در کوتاه مدت، انقلاب در جهان سرمایه داری امپریالیستی بعید به نظر میرسد، نقش انقلابیون در بدنه کشورهای سرمایه داری امپریالیستی، خرابکاری است، تا مقاومتها در پیرامون شان بتوانند به

موفقیت‌های بیشتری دست یابند. این «خرابکاری» فقط در حرف خلاصه نمیشود، بلکه هر چیزی که بتواند توانایی امپریالیزم را برای سرکوب انقلابات کشورهای تهدیدست تضعیف و در آن اختلال وارد کند، است. اینکار هزینه‌های ماجراجوییهای امپریالیستی آنها را بالا میبرد. هرگاه این ماجراجویی منجر به تهاجمات مسلحانه‌ای به کشورهای دیگری در جهان شود، نارضایتی‌ها و ناآرامیهای فراوانی را بدنبال خواهند داشت و در نتیجه به رادیکالیزه شدن تعداد قابل توجهی از جمعیت آن کشورها منجر خواهد شد، از جانبی چون هزینه‌های جنگی به توانایی سرمایه‌داران برای حکومت کردن در کشورهای خودشان لطمه وارد میکند، از احتمال تهاجمات آنها به کشور دیگری می‌کاهد. به طور مثال، در طول انقلاب روسیه، برتانیه قادر به تهاجم تمام عیار به روسیه نبود و مجبور شد مداخله خود را به دلیل ناآرامی در کشور خود محدود کند. البته جنگ چهل ساله افغانستان به دلیل اینکه در آن امپریالیستها در مقطع خاص زندگی‌شان ناگزیر از ادامه رقابت‌های جنگ سرد‌شان بودند مستثنی است. اما در هر حال هزینه‌های جنگ برای هردو جانب کمر شکن بود و حتی سقوط اجتناب‌ناپذیر رژیم را در روسیه سرعت بخشید.

فرانسه نیروهائی را برای حمله به انقلاب (اکتوبر) روسیه فرستاد، اما سربازان فرانسوی شورش کردند و از حمله خودداری کردند. بنابر این به محض وقوع انقلاب در کشور فقیر، امپراتوری پیرامون آن شروع به فروپاشی خواهد کرد. این در حال حاضر فقط یک تیوری است، اما آنگاه صحبت از انقلاب در قلب خود امپراتوری واقع‌بانه‌تر خواهد بود. اما یقیناً ایجاد جنبش‌های انقلابی در هسته امپراتوری یکی از طرق تخریب امپریالیزم است. این جنبش باید یک جنبش انقلابی مذاب باشد، جنبش‌های اصلاح طلب این کارزار را به جلو برده نمیتوانند.

جنبش‌های انقلابی در کشورهای فقیر به مراتب قویتر از جنبش‌های درون امپراتوری هاست. هم اکنون شورشی‌های توده‌ای به طور گسترده در بیشتر مناطق پیرامونی در حال شکل‌گیری هستند و به طور قطع در جایی که جنبش‌های انقلابی قویتر است، انقلابات رخ خواهند داد. نقش جنبش‌های انقلابی درون امپراتوری آنست که تلاش کنند دولت‌های امپریالیستی خود را از سرکوب جنبش‌های جهان فقیر باز دارند. یعنی ایالات متحده آمریکا میتواند انقلابات را در کشورهای دیگری سرکوب کند و میتواند اینکار را در داخل محدوده سیاسی خود نیز انجام دهد، اینکار برای او به مراتب آسانتر خواهد بود، زیرا ایالات متحده سرزمین اصلی اوست. اما انقلابات در سرتا سر جهان تهدیدست سودهای بدست آمده از استعمار جدید را از بین خواهند برد و در نتیجه مبارزات طبقاتی را در متباقی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی تشدید خواهد کرد و پیروزی انقلابات پیرامون امپراتوری، نمونه‌های مثال و الهام بخش انقلابات بیشتری در جهان خواهند بود.

اما «قدرت مضاعف» نمیتواند برای همیشه ادامه یابد. در شرایطی که نخبگان قدیم هنوز هم در قدرت باقی بمانند، آنها نقش کلیدی در انحلال مجامع دارند. آنها خصلتاً به دنبال ایجاد تغییرات هستند. برخی می‌خواهند سیستم فعلی را اصلاح کنند، در حالی که برخی دیگر خود را فریب می‌دهند و فکر می‌کنند که می‌توانند اساساً سیستم را بدون انقلاب تغییر دهند. سازمانهای آنها معمولاً سلسله مراتبی هستند، آنها سلسله مراتبی می‌اندیشند و سلسله مراتبی برنامه ریزی می‌کنند. آنها با جناحهای چپ نخبگان و رژیم متصل هستند. رهبران شان از بدبختی مردمی که ادعا می‌کنند برایشان می‌جنگند، سرمایه گذاری می‌کنند. آنها دلالتان قدرت بین توده ها و قدرتها هستند، آنها کوشش می‌کنند تا شورشیهای مردم عادی را محدود به اعمال و دستاوردهائی کنند که تحت نظارت خودشان و به منفعت خودشان است. اینکار آشکارا با اهداف انقلاب اجتماعی، جامعه ای مبتنی بر مجامع مردمی که در آن مردم عادی نظارت بر زندگی خود را در دست دارند، در تضاد است. اصلاح طلبان سعی می‌کنند قدرت را به دور از مردم عادی و در دست چند رهبر یا یک دیکتاتور واگذار کنند و هنگامی که به اصلاحات جزئی در سیستم دست یافتند سعی می‌کنند همه شورشیها را بپوشانند و به پیروان خود بگویند که به خانه بروند. آنها قدرت شوراهای محدود می‌کنند و به انحلال شان کمک می‌کنند.

برای مبارزه با این مواضع و تمایلات «جبهه مردم افغانستان» تلاش می‌کند تا شوراهای مردمی را تا حد امکان تقویت کند، حتی اگر ایدیولوژی های دیگری در آنها از محبوبیت بیشتری برخوردار باشند. در ابتدا این احتمال وجود دارد که اکثر شرکت کنندگان به نوعی ایدیولوژی رفورمیستی اعتقاد داشته باشند و رهروان «جما» در اقلیت باشند. اما ضمن دفاع از مجامع، جما نیز میتواند تلاش بخرج دهد تا فلسفه خود را در آنها گسترش دهد و شرکت کنندگان را رادیکال کند. محتمل است که شرکت در مجامع و جریان انقلاب خود به این روند کمک کند، زیرا خود مجامع شیوه جدیدی را برای اداره جامعه مطرح می‌کنند. بدیهی است هرگاه قبل از انقلاب تعداد زیاد پیرو خطوط جما وجود داشته باشد، به روند رادیکال کردن مجامع کمک زیادی میشود. اما ما باید با هرگونه تلاش برای تابع ساختن مجامع به یک حزب یا سازمان سیاسی، یا ساختن قدرت به نفع یکی مخالفت کنیم. به این معنی هر گروهی که بخواهد از مجامع برای تثبیت خود به عنوان یک طبقه حاکمه جدید استفاده کند، باید با آن مخالفت ورزید. جما ایده های خود را چه قبل از انقلاب و چه در طول انقلاب باید تبلیغ می‌کند، تا با خلق یک آگاهی توده ای، تلاشهای اصلاح طلبان برای به کجراه کشاندن و تخریب انقلاب و احیای استبداد و دیکتاتوری را نقش بر آب ساخته باشد.

مجامع باید نظم قدیم را سرنگون کنند و اداره جامعه را بدست گیرند. برتری نژادی، قومی، مردسالاری همزمان باید از بین برود. در قلمرو اقتصادی این به معنای تشکیل شوراهای محل کار و سلب مالکیت مستقیم وسایل تولید توسط کارگران است. سپس صنعت تحت مدیریت خود قرار میگیرد.

سیستم جدید به گروه‌های مختلف اجازه می‌دهد تا تولید را بدون تکیه بر بازار یا برنامه ریزی مرکزی هماهنگ کنند، این اساساً یک اقتصاد غیر متمرکز خواهد بود، یک اقتصاد خود سازنده. در ابتدا همان پول نگهداشته خواهد شد و افراد بر اساس میزان کارشان دستمزد دریافت می‌کنند، اما کوشش صورت می‌گیرد دستمزدها برابری قابل توجهی داشته باشند. به این می‌گویند جمع گرایی. اما تعدادی از مشکلات با سیستم جمع گرایی همراه است. به این دلیل باید بسوی مجموعه ای فراتر از آن رفت. پول باید از بین برود و اقتصاد بر اساس «از هرکدام به اندازه توانایی او و به هرکدام به قدر نیاز او» سازماندهی شود. این امر میتواند توسط مجامع و شوراهای کارگری اجرا شود و ماهیت خودسازماندهی اقتصاد را حفظ کند. این گذار باید با بیشترین سرعت ممکن انجام شود.

مشارکت در همه اینها کاملاً داوطلبانه است، هرکس نمی خواهد در یک جامعه روستایی یا محل یا کارگری و مجامع آنها شرکت کند، نباید ناگزیر از آن ساخته شود. در اینجا دیگر اجبار فزینی و اقتصادی نابود شده است. کسی که نمی خواهد در یکی از این گروه‌ها شرکت کند، باید به اندازه کافی به وسایل تولید (به طور مثال یک قطعه زمین) دسترسی داشته باشد تا بتواند از خود حمایت کند، اما بیشتر از آن نمی تواند به تنهایی از آن استفاده کند. عدم انجام اینکار عملاً آنها را ناگزیر از پیوستن به جمع می‌کند. آنها حتی میتوانند ساختارهای اجتماعی منحصر به خود و دیگری را تشکیل دهند، مشروط بر اینکه این ساختارها کاملاً داوطلبانه بود و به کسی ظلم نکنند.

سیستم «صنعت متمرکز» بیهوده و ناکارآمد است. تولید محلی برای استفاده بهتر از آن است، زیرا باعث صرفه جویی در منابع و نیروی کار و در حمل و نقل کالا میشود. دلیلی وجود ندارد که لباسهایی در مکانی مانند بنگله دیش ساخته شوند و سپس به افغانستان ارسال شوند. تنها دلیلی که اینکار در نظام سرمایه داری انجام میشود این است که راه اندازی «کارگاه های عرق ریزی» در بنگله دیش بهتر و به نفع آن است.

به طور کل بهتر آنست که تولید در جایی صورت پذیرد که قرار است در آنجا مورد استفاده قرار گیرد. اما استثنائاتی وجود دارد زیرا تولید برخی اشیاء در مناطق خاص آسانتر است (برخی جاها دارای زمین خوب و برخی دیگر چوب خوب دارند). اما این باید با حل مشکلات حمل نقل متعادل شود.

در جوامع کاملاً صنعتی پس از انقلاب ساختارهای دوگانه متشکل از کنفدریشن های مجامع کارگری و کنفدریشن های مجامع محلی وجود خواهند داشت. اما از آنجایی که صنعت منبع غیر متمرکز است، اینها میتوانند باهم ادغام شوند. اینکار حتی درمورد جوامع زراعتی نیز امکان پذیر است. اگر افرادی در یک منطقه زندگی میکنند و در اینحال با هم کار میکنند، واقعاً نیازی به داشتن جوامع جداگانه ندارند. تکامل یک جامعه آزاد میتواند طرق مختلفی را طی کند، همه اینها به مردمی که در آن زندگی میکنند بستگی دارد.

چند خبر وحشتناک و غم انگیز از عملیات امارت اسلامی طالبان

خبرنگار جما با تاسف و اندوه زیاد از جهنمی بنام افغانستان اطلاع میدهد که:

در حال حاضر یک سری حوادث و جنایات مهندسی شده ضد انسانی در افغانستان در حال وقوع است. به علاوه از اینکه این حوادث عمق فاجعه را نشان میدهد و هر روز جان مردم بی دفاع ما را با تهدید تازه ای روبرو میکند، در واقع نشان دهنده واقعیت‌های زشتی است که زیر پوست این به اصطلاح فضای تصنعی «آرامش و امنیت» طالبانی جریان دارد. توطئه ای که اربابان زور و زر با کمک نوکران خود، این ترکیب خشونت آمیز دین و قبیله گرایی بر مردم بیچاره افغانستان تحمیل میکنند.

طالبان، مادر فروشانی که شبانه روز با غفت و ناموس مردم بازی میکنند، بدیهی است که با اخاذی و دزدی از جیب مردم بشکل طفیلی مانند میکروب ها در سلولهای جامعه زندگی میکنند. آنها علاوه بر تاراج دارایی های ملی، حتی داشته های خصوصی و ناچیز بینوایان را هم تحت عناوین مختلفی به یغما میبرند، دامنه فقر و گرسنگی سرتاسری را تا سرحد بیچارگی مردمان گسترش میدهند و با همان ابزار آشنای عصر عبدالرحمان خانی به انتقام گیری از مردم می پردازند.

این خفاشان مزدور با پایمال کردن غرور و عزت نفس مردم، با ایجاد فقر همگانی و نشان دادن چنگ و دندان و استفاده از ترفند شریعت غرای محمدی در تحت حمایت گسترده سازمانهای استخباراتی دول استعماری، فئودالها و مالکان بزرگ داخلی به این اعمال غیر انسانی دست میزنند.

آنها با اخاذی های کمر شکن جیب و بساط مردم بی بضاعت را تحت عناوین مختلف میزدند، تا دامنه فقر و گرسنگی هرچه بیشتر شود و غرور و عزت نفس هموطنان ما را خدشه دار سازند. بلی! ایجاد فقر و نشان دادن چنگ و دندان با ترفند شریعت غرای محمدی و حمایت گسترده قومی و تباری، ابزاری است که توسط آن این خفاشان شاید از مردمان بی دفاع و بی بضاعت ما قربانی می گیرند .

هموطنان گرامی و با شهامت!

برای درک بهتر این سانحه به بخشی از گزارش اخیر خبرنگار جما توجه کنید:

گسترش بی سابقه از فحشا در سرتاسر افغانستان بخصوص در شهر کابل و حومه های آن (غرب، شمال، کارته نو و...مناطق دیگر) جریان دارد. تعداد روسپی خانه ها در شهر به طور بی سابقه ای گسترش یافته اند. اکثر مشتریان این روسپی خانه ها را لشکریان الله و پیروان محمد (طالبان و مزدوران شان) تشکیل میدهند.

گزارشهای تائید شده از منابعی مردمی در محلات حاکی از آنست که، طالبان شب ها به سواری موترهای رنجر، هایلوکس و لندکروز به شکل انفرادی و گروهی به آن مکان ها میروند و تا سپیده دم مشغول عیاشی و کامجویی هستند.

این تنها بخشی از زن بارگی های سنتی این مزدوران است. در این حال ده ها و صد ها نمونه دیگر آن شامل اختطاف و ناپدید شدنهای زنان و دختران جوان، لواط، ترورهای هدفمند و مرموز، تعدد زوجات، اذیت و آزار مردم در جاده ها و کوچه ها است.

براساس گزارشات، طالبان تحت عناوین مختلف به اخاذی و تحت فشار قرار دادن مردم مشغول هستند. رشوه ستانی، دزدی و غارت سرمایه های ملی و منابع زیر زمینی، اخاذی هائی بنام مالیه، صکوک، گواهینامه تولد، پاسپورت، تذکره، جواز کار، بل های غیر منصفانه آب و برق (در صورتی که نه برقی وجود دارد و نه آبی برای آشامیدن)، تعرفه های غیر معیاری در گمرکات، حق العبور، جریمه های بی مورد، تکت دخول در پارک ها و محلات تفریحی و عامه، تنقیص معاشات معلمان و کارگران و صدها مورد دیگر که باعث فربه شدن روز افزون این هیولاهای وحشی شده و بساط شهوترانی ها و زنجارگی های بیشتر آنان را فراهم کرده است. اما در عوض جیب ها و سفره های مردم تهی تر شده و فقر دامنگیر جامعه را بسوی نابودی می برد.

در حقیقت اخاذی های طالبان ساطور دیگری است که جبارانه بر فرق توده های بینوا در یک اقتصاد خانوادگی کمتر از بخور نمیر فرود می آید.

ما اثرات اعمال شوم این دشمنان مردم را هم اکنون شاهد هستیم. اما متأسفانه با سکوت، این جام زهر تلخ ذلت و حقارت را سر می کشیم و هیچ واکنشی در برابر آن نشان نمی دهیم.

هموطنان گرامی، یقیناً فراموش نکرده اید که در سالهای اخیر جمهوریت فراری، وکلای گذر، فورمه های معلومات فامیلی را دربین عوام به عنوان «پاسپورت منطقوی» شناخته میشد جبارانه بالای اهالی مناطق مختلفه خانه پُری میکردند. آنها سپس، این فورمه ها را که حاوی مشخصات هر یک خانواده بود، در اختیار سازمانهای مخفی درون دستگاه دولت مفسد غنی قرار میدادند. هدف کاملاً معلوم بود، آنها میخواستند به این ترتیب نبض جامعه را در دست داشته باشند. طالبان در ادامه این پروژه ناتمام اسلاف شان، اکنون به این بایگانی ها دسترسی پیدا کرده اند و با استفاده از این معلومات تیار و آماده، شکارهایشان را تثبیت می کنند و به انواع جنایات علیه مردم دست میزنند.

دجال های زنجاره با استفاده از «پاسپورت منطقوی» به حریم خصوصی فامیل ها راه یافته اند. آنها به طور دقیق، تعداد دختران جوان، زنان، بیوه زنان و مردان را با مشخصات شغل، تخصص، سطح تحصیل و استطاعت مالی شان در مناطق مختلفه میدانند.

هموطنان شرافتمند،

در زیر چند رویداد مؤثق از این جنایات طالبان که توسط خبرنگار «جما» جمع آوری شده، مشت نمونه خروار گفته، خدمت شما تقدیم میشود:

از قول یک هموطن بی استطاعت باشنده غرب کابل (چهاراهی حاجی نوروز عقب هوتل عروسی قصر دویی):

خبرنگار جما: کاکا جان شما چه کار میکند؟

مرد: با صدای شکسته، آرام جواب میدهد: من غریب کار هستم.

خبرنگار جما: چند نفر در اینجا زندگی میکنند؟

مرد: با خانم و دو پسرم یکجا زندگی میکنیم.

خبرنگار جما: کاکاجان اقارب نزدیک تان هم یگان وقت به دیدن شما می آیند یا نی؟

مرد: نه دوستان و اقارب ما خیلی کم به خانه ما میایند.

خبرنگار جما: کاکا جان تا جای که ما و همسایه ها شاهد هستیم نا وقت های شب اشخاصی با موتر های بسیار لوکس و رنجرهای طالبان به منزل شما رفت و آمد میکنند!

مرد (با عجز و شرمساری جواب میدهد): برو برادر تو چی میدانی که سر من چی میگردد!

خبرنگار جما (با اصرار): بگو کاکا جان اگر چیزی از توان من پوره باشد، کمکت کنم.

مرد (آهی کشیده، جواب میدهد): بچه جان این بی ناموس ها هرشب به زور داخل خانه ام میشوند و در برابرچشمان خودم بالای زخم تجاوز میکنند.

خبرنگار جما: کاکا جان چرا مقاومت نمی کنید، یا از دست این بی ناموسان شکایت نمی کنید؟

مرد: آنها به شکل گروهی می آیند و همه مسلح هستند و مرا تهدید میکنند و اخطار میدهند که اگر کوچکترین مداخله و مزاحمت در کار شان کنم و حرکتی از من سر بزند، تمام اعضای فامیلم را نابود میکنند.

خبرنگار جما: تعداد شان مشخص است یا هربار متفاوت میباشد؟

مرد: شب ها دو تا چهار نفر از گروه طالبان میایند.

خبرنگار جما: چقدر وقت است که این جنایت صورت میگیرد؟

مرد: بیشتر از دو ماه میشود که این خدا ناترس ها بالای زخم تجاوز میکنند.

خبرنگار جما: کاکاجان تا چی زمانی این جنایت را تحمل میکنی ایا بفکر کدام راهی هستی که از رنج و عذاب این جنایت خود و فامیلت را نجات دهی؟

مرد: برای من بسیار مشکل است که به تنهایی و دست خالی در برابر این ظالم ها ، مقاومت کنم و از خود و فامیلم دفاع کنم. اما در فکر این هستم که به کدام شیوه و طریقه میتوانم خودم و فامیلم را نجات دهم. زود یا دیر شاهد یک اتفاق و خبر هولناک خواهید بود.

برای حفظ کرامت و امنیت این خانواده، از ذکر نام این هموطن اجتناب صورت گرفت.

رویداد دوم:

باز هم در ناحیه ششم غرب کابل ساحه پل خشک:

در اوایل ماه محرم، خانواده ای بنابر مشکلات عدیده زندگی از ولایت کاپیسا به کابل مهاجرت میکند و طبق صوابدید در یکی از منازل واقع در مربوطات ناحیه ششم به شکل مستاجر مسکن گزین میشود. این خانواده صاحب دو دختر جوان و زیبا است و این برای خانواده مهاجر بینوا درد سر بزرگی را ایجاد می کند.

هیولای بنام طالبان مقارن ساعت ۱۲ شب ۲۲ محرم سال جاری در حالی که همه طبق معمول مسلح و سوار بر موترهای رنجر هستند به خانه این شخص حمله میکنند و با زور اسلحه و تهدید به مرگ ساکنان آن، هر دو دختر جوان را با خود میبرند و تا این دم هیچ اطلاعی از آنها در دست نیست.

بدیهی است که جنایات و طمع سیری ناپذیر طالبان مزدور ارمغان شومی برای نسلها را به دنبال دارد و اثرات شوم آن برای مدتها در جامعه باقی خواهند بود.

هموطن گرامی،

زجر دهنده تر از همه این که دیده میشود، با این همه ناهنجاریها، هنوز هم برخی از هموطنان محض به خاطر زنده ماندن در لجنزار خرافات دینی که طالبان مجریان و مبلغان آن هستند، حاضرند از عفت، عصمت، شهادت، ناموس، آبرو، وقار و شرف شان بگذرند. این در حالی است که همه به خوبی میدانیم که حتی در جنگل هم هیچ حیوانی حریم خصوصی و ناموس همجنس خود را نقض نمی کند. اما وقتی هیولاهای وحشی مانند طالبان دست به چنین اعمالی می زنند، آنها تماشاچیان نادان و بی زبانی را مانند، که مجبور اند از ریزه های خوان این شهوت پرستان دزد تغذیه کنند. تقصیر جنایات را به دوش خود می گذارند، از آسمانها طلب رضا میکنند و نماز شکرانه برجا می گذارند.

هموطن،

وقتی که همه داشته های انسانی را از شما گرفته اند، دیگر زندگی کردن دیگر چی معنا و مفهومی دارد؟ آیا زندگی با این ذلت و تماشای اعمال شیطانی این هیولاها به کرامت انسانی شما لطمه نمی زند؟ آیا به انسانیت شما آسیب نمی رساند؟ آیا به اعتقادات دینی و مسلمانی تان خدشه وارد نمی کند؟

ابوالقاسم لاهوتی چه زیبا معنا و مفهوم زندگی، اهمیت آزادی انسان و استقلال را در این شعر بیان نموده است:

بندگی در کار نیست

زندگی آخر سر آید، بندگی در کار نیست،

بندگی گر شرط باشد، زندگی در کار نیست.

گر فشار دشمنان آبت کند، مسکین مشو،
مرد باش، ای خسته دل، شرمندگی در کار نیست.
با حقارت گر ببارد بر سرت باران دُر
آسمان را گو: برو، بارندگی در کار نیست!
گر که با وابستگی دارای این دنیا شوی،
دورش افکن! کین چنین دارندگی در کار نیست.
گر به شرط پایبوسی، سر بماند در تنت،
جان ده و رد کن، که سرافکندگی در کار نیست.
زندگی آزادی انسان و استقلال اوست،
بهر آزادی جدل کن! بندگی در کار نیست.

هموطنان گرامی،

آیا سکوت و ادامه زندگی در ذلت شایسته شأن یک مرد افغان با شهامت است؟ هرگز نه، پس چاره چیست و راه کدام است؟

در منظر ما، چاره ای غیر از شکست سکوت، استقامت و مبارزه قاطع و پیگیر در برابر آن وجود ندارد. به هر قیمت ممکن باید از حریم خصوصی خویش دفاع کنیم. این را جوامع زیادی در جهان پیش از ما و شما انجام داده اند و دیگرانی در حال انجام دادن آن هستند. اما چیزی که برای ما مهم و ضروری است، اتحاد و اتفاق مردم است. فقط اتحاد و اتفاق متضمن پیروزی ماست. ما نمی توانیم مانند تماشاگران به تماشای فیلمی از جنایات و تجاوز و ظلم استبداد طالبان نشسته باشیم. این کار فرصت بیشتری کف دست دشمن می گذارد، او را لجام گسیخته تر میسازد و به جنایت گسترده تر و سازمان یافته تری بر علیه مردم دست می زند.

«جما» اعتقاد دارد که تا زمانی که هموطنان ما دستان شان را بسوی آسمان بالا گرفته اند و از آسمان معجزه می خواهند، خود و اطرافیان خود را نادیده و دست کم می گیرند، «همین آتش است و همین کاسه». همه این را میدانند که هیچ قدرت زمینی و سماوی توان مقابله و مقاومت در برابر نیروی نهفته در اتحاد و همبستگی مردم را ندارد.

باستناد این حقیقت انکار ناپذیر، جما پیشنهاد میکند:

- هر فرد خود باید سنگر مقاومت در برابر خودکامگی های طالبانی را بسازد. و با هماهنگی سایر ساکنان محل، بشکل گروهی، خبرچین های محلی، مخبرها، جواسیس و قوادان محلی را هوشیارانه مورد تهاجم قرار دهد و محله و کوچه، بازار و خیابان خود را از لوٹ وجود این جرثومه ها پاک کند.
- دستگاه های دروغ پراکنی و لابی گرهای رسانه ای، به ویژه یوتیوبرهای رسانه ای مفسدی را که به نفع طالبان تبلیغ می کنند درهم بکوبد و نگذارد اخبار جعلی و غیر واقعی را به خورد مردم و جامعه جهانی دهند.
- آن عده ماموران جامانده مفسد دولتی را که در فساد اداری - اجتماعی کوره دیده اند و در ترویج رشوت، اختلاس، اخاذی، تقلب و شیوه های اذیت و آزار مردم مجرب شده اند، به سزای اعمالشان برساند.
- هیولای طالبان در نبود همکاری و هماهنگی این ماموران فاسد، توانایی و استعداد هیچ عمل و حرکت مستقلانه را ندارند.

کمیته فرهنگی «جما»

۴ سپتامبر ۲۰۲۴ میلادی

خطاب به خائنان، چاپلوسان و فرصت طلبان

به کسانی که پای فوتوها و هرزه گویی های رهبران مادر فروش خلق- پرچم، اشرار فاسد و دزدان سر گردنه، اشک می ریزند، در نبودشان سیاه پوشیده اند و زانوی غم بغل گرفته اند!

با تاسف دیده میشود که تعدادی از شرف باخته ها و مادر فروشان با استفاده از ضعف و ناتوانی مردم، در فضای باز و بی دردسر و بی دروازه فیسبوک نوارها و کلیپ هایی از مادر فروشان را به اشتراک میگذارند و تعدادی هم در پای آن با کلمات تهوع آوری مانند «روحش شاد»؟، «رهبر بی بدیل و تکرار نشدنی»؟ «قهرمان ملی» به توصیف و تمجیدهای اغراق آمیز این مادر فروشان می پردازند، واژه ها را از مفاهیم شان تهی میکنند و به گند میکشند.

هرگاه دقیقاً رده بندی شود، می بینیم که در بین زمامداران و رئیس جمهورهای وطن فروش افغانستان بیرک «کارغل» در صدر همه قرار دارد. بنابراین نفرین مردم افغانستان همیشه با این غلام حلقه بگوش و دنباله روان دورگه او، این مزدوران دورخوان شوروی همراه است.

روی سخن ما بسوی آنهایی است که خون چرکین بادران روسی شان در شرابین شان جاری است، عمال شبکه جاسوسی کی جی بی، خیل گدایان دهن دروازه سفارت شوروی در کابل، بی شرمی و وقاحت از خصایص داتی و خیانت و وطن فروشی مسلک و باور شان است. آنهایی را که نه ننگی در ضمیر و نه عرق شرمی بر جبین دارند.

این گند و مند تاریخ را باید در هر زمان و در هر مکان مورد مواخذه، استتطاق و اهانت قرار دهیم. این کوچکترین کفاره ای ست برای گناهان شان می پردازند. این جرثومه ها را که هم اکنون در زباله دان تاریخ و در لجنزار ویژه مادر فروشان معروف جای دارند، نباید گذاشت بار دیگر مجال هورا کشیدن، عربده سردادن، زنده باد و مرده باد گفتن را پیدا کنند. آنها را باید پوزه بند بزنیم و خاموش کنیم.

این لکه های سیاه و تاریک، این سیمای عفیریتی را باید از «صفحات مجازی» زدود و گورش را برای همیشه از برابر دیدگان گم کرد. نباید آنها را بگذاریم بار دیگر با حيله و تزوير و ترفند پای به میدان گذارند و تحت عناوین و هویت های بدلی از نو سر بلند کنند، کاسبکارانه و ریاکارانه در کنار مردم خزیده، با شیوه های معمول آموخته در مدرسه استعمارگران، سد راه مبارزات برحق مردم شوند، جنبش را به کژراه بکشند و آتش افروخته خشم مردم را خاموش کنند. این دیگر کاملاً مبرهن است که همین باند منفور خپ های مادر فروش، مسئولان فجایع و حادثات خونبار کشور هستند. همین وپروس های ساخته دست اجنبی که بخشهایی از مردم را به بیماری مادر فروشی و خیانت ملی مبتلا کردند.

شبکه های مخوف جاسوسی آگسا، کام و خاد آنها را همه به یاد دارند، به همین سان شیوه های شکنجه های قرون وسطایی آنها را. این ها بودند که در پایان عمر سیاسی ننگین، در گورستانی که از خود به جا گذاشتند، سرنوشت مردم را کف دست مزدوران رقیب ارباب امپریالیست خود، اوباشان شورای نظار، شرکای گلم جمع، قاجاقبران بین المللی و مالکان کارخانه های تولید هروئین گذاشتند. گفت دست آنهایی که برای مدت بیست سال هست و بود مردم را به یغما بردند.

مردم همه به یاد که دارند که خپ های نابکار و خیانت پیشه، چطور بهترین مبارزان و صادق ترین فرزندان وطن را در پلیگونها به قتل رساندند و در گورهای دسته جمعی جای دادند. آنها فرزندان مردم را با قساوت تمام با گلوله زدند و زیر چین های بلدوز کردند. مجید را، سرمد و ضیا و علی لهیب و بشیر و ببرک و اشرف و یونس و لطیف و رضا و شفیع، هزاران فرزندان صدیق مردم را.

و اکنون که با ظهور مجدد اسلامیت های تاریک اندیش طالبی در قدرت، باز هم شاهد فاجعه ای مضاعف هستیم. «خپ» های حبله گر نیز از خواب زمستانی شان سر بلند کرده، قصد دارند بر استخوانهای فرسوده گند و مندهای نفرین شده گروه فراری قصر بلورینی از آرزوهای برباد رفته شان بسازند. اما بدون شک اینبار، خصمانه تر، وحشی تر و نیات شان خطرناکتر از پیش است.

همه میدانند که تنظیمهای بنیادگرای اسلامی در پاکستان، سازمانهای شبیه و شیعه مذهب ساکن ایران در فرایند جنگهای داخلی طالبان را زائیدند. و اکنون که جا مانده های آنها، به شمول تکنوکراتهایی از نوع شان، القاعده، داعش و حزب التحریر در افغانستان به یک واقعیت تلخ دیگر تبدیل شده است، با جمع بندی مختصری، به سادگی میتوانیم ریشه های آن را در عملکرد و جنایات گسترده باند منفور «خپ» و رهبران مادر فروش آن بیابیم.

چند روز قبل روی تصادف متوجه شدم که مادر فروشان راه پرچم در صفحه ای از یک فیسبوک، نواری از «کار غل» را به اشتراک گذاشته بودند و در ذیل آن عده ای مادر فروش که هنوز مصرانه و بیشرمانه متعهد به مادر فروشیهای قدیم خود هستند، ده ها آه و افسوس و شاد باش بر روح و روان او فرستاده بودند. آنها بخشی از همان جرثومه هایی بودند که از دامان «سلطان حسین» معروف به «کار غل» و باند تبهکار او سر بلند کرده اند و در رکاب رژیم خون و آتش به مکیدن خون میلیونها افغان پرداخته بودند. و امروز بیشرمانه و با قباحتی بی مانند، با استفاده از صفحات مجازی رایگان در دفاع از «کار غل» قلمفرسای می کنند و به روی خون آشامی های او باند جنایتکار خود می کشند. آنها کامنت هایی در آنجا گذاشته بودند که نمایانگر نیات شوم آنها و به هدف اغوای مردم بود. برخی از نامهایی که در آن سیاه نامه به چشم میخورد، شامل اینها بود:

امید امیری

محمد امین لطیفی

شب پرک سرخ

در محمد پیکار جوی

خصوصیت طالبان با آموزش و ریشه های تاریخی آن

پس از یک دهه خواب زمستانی اجباری، کودکان افغان سرانجام در سال ۲۰۰۲ صدای زنگ مکتب را شنیدند. برای اکثر آنها این اولین باری بود که وارد محوطه مکتب میشدند. در ۲۳ مارچ (۲۰۰۲) ۵/۱ میلیون شاگرد، که فقط ۳۳ فیصد از مجموع ۴/۴ میلیون جمعیت کودکان افغان را تشکیل میداد مکتب را شروع کردند. برای یک بار هم که شده، بچه ها به جای پا گذاشتن روی مین ها، پنهان شدن از شر گلوله ها و راکت ها، حصاری بودن در خانه ها، رنج بردن از افسردگی و بقیه بیماریها میتوانند مانند میلیونها کودک دیگر در سراسر جهان به زیر سقف مکتب پناه ببرند، با هم بخندند و شوخی کنند و درس بخوانند. وقتی درب مدارس باز شد، والدین، معلمان و شاگردان از دیدن آن ذهن های جوان و مشتاق آموختن اشک ریختند. زمانی که این فرصت دیگر میسر شده بود تا کودکان و نوجوانان در صحن مدرسه حضور پیدا کنند، اگرچه بیشتر شان گرسنه بودند و قلم و کاغذی برای نوشتن نداشتند، اما لبخندها بر چهره ها برگشته بود و دنیای استرس آرام و بیصدا رخت بر بسته بود. همه میدانند که افغانستان همیشه اینطور نبود. برای درک وضعیت کنونی و چالش های آینده آموزش و پرورش در افغانستان باید به تاریخ برگشت.

از اوایل قرن بیستم، زمانی که مؤسسات آموزشی مدرن اولین تلاش خود را برای دستیابی به یکپارچگی اجتماعی و توسعه ملی انجام دادند. انگیزه یک نظام آموزشی تا زمان حکومت امیر شیرعلی (۱۸۷۹-۱۸۶۳) ایجاد شد. به گفته شورش (۱۹۸۸)، دو مکتب معروف «مکتب حربیه» در شیرپور و مکتب ملکی خوانین (مکتب سلطنتی) در بالاحصار وجود داشت. اما به دلیل شروع جنگ دوم افغانستان و انگلیس، این آزمایش متوقف شد. بعدها امیر عبدالرحمان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) مدرسی را برای اعضای اشراف، اعضای بوروکراسی و خانواده های آنها و افسران نظامی منتخب ارتش افتتاح کرد. علاوه بر این، «غلامبچه های دربار» خود را که برای آموزش و خدمت وفادارانه نزد شاه فرستاده میشدند، آموزش میداد. اولین گام های رسمی در ایجاد یک سیستم آموزشی مدرن در زمان سلطنت امیر حبیب الله (۱۹۰۱-۱۹۱۹) رخ داد. امیر موصوف در سال ۱۹۰۳، لیسه حبیبیه را تأسیس کرد که در نهایت برنامه درسی مکاتب عالی هند برتانوی را پذیرفت. به گفته غبار (۱۹۶۷)، لیسه حبیبیه روشنفکرانی تولید کرد و تعدادی از دانشجویان برای تحصیل در هند برتانوی به خارج از کشور فرستاده شدند. در اوایل قرن بیستم، یک مؤسسه مستقل تربیت معلم که دارای برنامه درسی استندرد یا شایستگی مورد نیاز برای مدرسان و دانش آموزان بود، ایجاد شد. از این رو، در سال ۱۹۱۲، اولین مرکز تربیت معلم، دارالمعلمین، در کابل ایجاد شد و سال بعد سیستم مدارس ابتدایی گسترش یافت. در سال ۱۹۲۲، با کمک برنامه درسی و معلمان فرانسوی، لیسه امانیه تأسیس شد. یک سال بعد، لیسه امانی به عنوان مکتب آلمانی تأسیس شد. در سال ۱۹۲۷ لیسه غازی تأسیس شد. این تلاش ها همه برای نزدیک کردن افغانستان به معیارهای آموزشی در ترکیه، مصر و مهمتر از همه اروپا صورت گرفتند. اما دشمنان مردم آرام نه نشستند. آنها به تبلیغات وسیعی مبنی بر اینکه که مدارس دولتی غیر مذهبی است و اگر بچه ها به مکتب بروند کافر میشوند دست زدند. سیستم آموزشی سنتی (مدرسه) که تحت سلطه روحانیون، زمین داران فیودال و رؤسای قبایل بود درست مانند امروز در مقابل سیستم آموزشی مدرن قرار گرفته بود. این تنش ها همراه با باغیان تحت فرمان خارجیانی که توسط روحانیون فرقه دیوبندی تحریک شده بودند به شورش ملای لنگ در ۱۹۲۹ منجر شد و سیستم آموزشی که تازه جان یافته بود توسط عواملی که منجر به شورش شد، مورد هتک و بدنامی قرار گرفت. در جنوری ۱۹۲۹ امان الله خان، از

سلطنت کناره گیری کرد، همه انکشافاتی که در دوران حکومت او انجام شده بود، پس از خروج او معکوس شدند. کابل توسط حبیب الله کلکانی تصرف شد. در این دوره رژیم کلکانی و سران قبایل کلیه مکاتب را تعطیل کردند. به گفته غبار: «از اولین اقدامات سلطنت جدید بسته شدن مدارس دخترانه و انجمن زنان کابل بود. «ارشاد النسوان»، تنها روزنامه ای که برای روشنگری زنان منتشر میشد، نیز توقیف شد. دولت شاگردان دختر افغان را از ترکیه فراخواند و آنها را مجبور به پوشیدن حجاب کرد و ۹ تن دانشجویانی را که از ترکیه برمیگشتند زندانی کرد.» (غبار، ۱۳۷۸، ص. ۶۸)

عصر جهادیان

با تسلیمی قدرت دولت در اپریل ۱۹۹۲، به جهادیهای تحت حمایت امریکا، غرب، پاکستان و ایران، در عرض چند روز باز هم جناحهای مختلف تشنه قدرت با هم برخورد کردند و کابل و کران تا کران کشور درگیر جنگهای خونین دیگری شد. این امر تأثیرات منفی زیادی بر میزان و امکانات آموزش برای فرزندان مردم داشت. از آن پس برنامه درسی یکسانی وجود نداشت و آموزش دینی در اولویت قرار گرفت. فرصتهای تحصیلی برابر برای پسران و دختران فراهم نشد و در این حال پسران به مدارس دینی گسیل شدند. بدتر از آن، مکاتب و دانشگاه کابل به صحنه هائی برای جنگ و غارت تبدیل شدند. ساختمانهای مکاتب و پوهنتون (دانشگاه) کابل به صحنه هائی برای جنگ و غارت تبدیل شدند، ساختمانهای مکاتب طعمه حریق و با آواره شدن معلمان، مدیران و شاگردان همه دستاورد ها به تلی از خاکستر مبدل شدند. آنها حتی لابراتوارها، مبلان و سیمهای برق از داخل دیوارهای صنف ها درسی را به سرقت بردند. گروههای رقیب کتابخانه ها را هدف قرار دادند و هزاران جلد کتاب یا غارت شد یا سوزانده شد، و عناوین کمیاب قاچاق و به قیمتهای بالا در بازارهای کتابهای عتیقه ایالات متحده، اروپا و جاپان فروخته شد. «کتابخانه پوهنتون کابل که قبلاً حاوی حدود یک میلیون جلد کتاب، از جمله آرشیف بزرگ مجلات علمی، حدود ۷۰۰۰ کتب علمی، و بیش از ۵۰۰ نسخه خطی و صدها نسخه بایگانی شده از مجلات و روزنامه ها بود (در سال ۱۹۹۶) بین عمال دو گروه متشکل اوباشان اتحاد شمال و طالبان منقسم شده بود. طالبان که عمدتاً در یتیم خانه ها یا مدارس علمیه در پاکستان به هزینه سازمان استخباراتی آن کشور بزرگ شده بودند، مذاهب دیوبندی و وهابی اسلام را ترویج کردند. این نوع تعلیمات هم اکنون در افغانستان به شدت جاری ست. دیوبندی ها و وهابی ها، دیدگاه های محدودکننده ای در مورد هنر، موسیقی، نقش زنان و سائر فرقه های اسلامی دارند. آنها فقط تحصیلات دینی در مدارس برای پسران را مجاز میدانند. و این ناگزیری در حال گریبانگیر بسا خانواده های افغان است، آنها که فرزندان خود را با در دست داشتن حداقل امکانات در خانه هایشان آموزش میدهند. «بر اساس گزارش یونسکو، طی دو دهه گذشته، افغانستان حدود ۲۰۰۰۰ متخصص و محصل را از دست داده است، در حالی که ۱۷ دانشگاه و مؤسسه آن به دلیل درگیری ویران شده اند» بر اساس سرویس اخبار سازمان ملل، ۲۰۰ هزاران معلم و مدیران مکاتب قربانیان جنگهای قدرت طلبانه گروههای فاسد طماع ضد دانش و فرهنگ شدند، تحت آپارتاید فکری قرار گرفتند یا افغانستان را ترک کردند. هم اکنون نیمی از جمعیت افغانستان پایین از ۱۸ سال عمر دارند. اکثر افراد پایینتر از ۱۳ ساله هرگز پا در محوطه مکتب نگذاشته اند یا در معرض هیچ گونه آموزشی قرار نگرفته اند. صنف های اول مکاتب را شاگردانی در رده سنی ۵ تا ۱۲ تشکیل میدهد. واقعیت تلخ این است که امروزه جوامع بیشماری در سراسر جهان که در آنها آموزش غیر ضروری تلقی و نادیده گرفته میشود. بر اساس داده های یونسکو، بیشتر از ۲۵۸ میلیون کودک مکتب نمی روند. این سانحه برای جوامع

حاشیه نشین و فقیر بدتر است و افغانستان در قطار این جوامع پیشاپیش همه است. با روی کار آمدن مجدد طالبان در ۲۴ اسد ۱۴۰۰ خورشیدی و اعمال سیاست منع آموزش دختران و تبدیل نصاب تعلیمی نسبتاً مترقی به نصاب تعلیمی نوع طالبانی که با پیش زمینه های تاریخی تاریکی همراه اند و نقش بازدارنده سنتی نیروهای ارتجاعی وابسته به استعمارگران سیمای هیولایی به عنوان ملا، مولوی و طالب در نقش مربیان کودکان و نوجوانان، شیوع تعصبات و ضدیت با علم و آموزش و پرورش، ترویج خرافات، پخش افسانه های تخیلی در قالب متون مقدس و سنن دینی و مذهبی، همه ارزشهای تعلیمی و فرهنگی با عقبگرد اقتضای آمیزی مواجه گردید. حبیب الله کلکانی همزمان با به قدرت رسیدن در بیانیه که در ارگ شاهی در برابر گروهی از شهریان کابل گفت: «من لاتیگری، کفر و اوضاع بیدینی حکومت سابق را دیدم و به خاطر خدمت به دین رسول الله به جهاد کمر بستم، تا شما برادران را از کفر و لاتیگری نجات دهم. بعد از این پول بیت المال را در تعمیرات و مدارس مصرف نمی کنم و این پول را به عساکر خود میدهم که جای، قند و پلو بخورند و به ملا ها میدهم که عبادت کنند». این اوضاع هم اکنون با موجودیت طالبان در قدرت با سنگدلی و جنون دینی بیشتری تار و پود است. افغانستان امروزی از نتایج تضییقاتی که طالبان بر توده های میلیونی و به ویژه زنان افغان به اجرا درآورده اند غم انگیز ترین کشور دنیا محسوب میشود و اگر این شرایط همچنان ادامه یابد این سانحه را پایانی نیست. کسانی که مخالف اصلاحات عصر امانی بودند بیشترین مخالفتشان با حقوق اساسی زنان بود. حقوقی که عدم رعایت آن بیشترین صدمه را بر پیکر یک جامعه میتوانست وارد کند. منع زنان از حقوق تعلیم و تربیه در صدر آنها بود و جامعه افغانستان بعد از زمامداری حبیب الله کلکانی بار دیگر با فشار جامعه روحانیت و ملاها از حق تحصیل منع شده است. بدیهی ست زمان ما از عصر امان الله خان و حبیب الله کلکانی متمایز است. اگر در زمامداری حبیب الله کلکانی که آنهم دیر نپایید، زنان از حق تحصیل منع شدند، در واقع فرهنگ مسلط نیز به آن ممانعت ها پایه میداد. به این معنی که دختران این سرزمین طعم و مزایای علم و کتاب و تکنولوژی و اینترنت و روابط با سایر ملیتها و مردمان را به درستی درک نکرده بودند. این ضرورتها همزمان با رشد تکنولوژی دانش و زمانی که دنیا به سمت رشد و توسعه و در فقدان یا محو روز افزون تبعیضات جنسیتی در حرکت است، بیشتر محسوس است. بنابراین هرگاه دختران و زنان این سرزمین از تحصیل محروم میشوند به احتمال زیاد بر وضعیت روحی و روانی آنها اثرات ناگواری به جا میماند و آمارها به زودی گویای ارقام وحشتناکی در میان شاگردان و محصلان دختر و زن افغان خواهند بود. و اما در مورد میزان اعتراضات در برابر شرایط مسلط: چنان به نظر میرسد که مردان این کشور نیز در جهت و همسو با حکومت امارت اسلامی در حرکت هستند. زیرا که در طی دو سال و چند ماه (این مقاله به حدود یکسال قبل بر میگردد.) که دختران از تحصیل محروم شده اند، هیچ همنوایی، گردهمایی یا تظاهراتی علیه منع آموزش دختران از سوی مردان صورت نگرفته است. این وضعیت بدون شک ما را به دوران مبارزه ملای لنگ علیه اصلاحات امانی میاندازد. این مایه نگرانی است، مردان این سرزمین باید نسبت به آموزش دختران شان حساس باشند و در سنگر دفاع آنها قرار بگیرند. منشور جبهه مردم افغانستان «جما» در این مورد از وضاحت کامل برخوردار است: «جما با یک تحلیل مشخص و درک عمیقی از اوضاع کشور، صدای رسای مردم مظلوم و رنج کشیده افغانستان است، و با تمام نیرو از حرکات و جنبشهای خودجوش مردم که برای احقاق حقوق اتلاف شده زنان و بر ضد جبر بنیادگرایی و تحجرگرایی منسوخ براه انداخته شده، حمایت و پشتیبانی نموده، خود را در غم و اندوه آنها سهیم میداند. این جبهه از تمام وسایل دست داشته و ممکن برای تحقق آرمانهای تاریخی مردم افغانستان استفاده میکند.» محرومیت زنان از حق انسانی، مدنی، سیاسی، اجتماعی، تحصیل و فراگیری علم و دانش از علائم سلطه فرهنگ ارتجاعی مردسالاری و زن ستیز در

کشور است که به مثابه یکی از عوامل عمده عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی ما عمل میکند. بنابراین رفع تبعیض و ایجاد مساوات در زمینه های تحصیل، آموزش، پرورش و فعالیتهای مدنی، سیاسی و اجتماعی میان زنان و مردان از جمله وظایف «جما» است.

درب مکاتب را با هر وسیله ممکن بر روی فرزندان افغان باز کنید. نادان بودن و جهل ریشه همه بدبختی هاست. مسیر رهایی از بند خرافات از جاده آموزش و پرورش میگذرد بدون فراگیری علم و دانش، توسعه و انکشاف جامعه ممکن نیست. رفاه اجتماعی و امنیت جمعی در گرو آموزش و پرورش است.

کمیته فرهنگی جما / ۴ حمل ۱۴۰۳ / خورشیدی مطابق / ۲۳ مارچ / ۲۰۲۲



انقلاب چیست، انقلابی کیست؟

نامه ای از یک زن آزاده و دردمند از زندانی به نام افغانستان

دقیقاً نمیدانم معنی آن چیست، اما هر بار که خواستم روی پاهایم بیایم ناگهان مشیت محکم اظرافیانم به سرم خورد و دیگر توان ایستادن را نداشتم.

بدترین چیز این است که من این ضربات را از دست کسانی که ادعای انقلابی بودن دارند می خورم. آنها مدعی دفاع از حقوق زنان هستند. اما با تیغه های تیزتر از شمشیر، با زخم زبان، روح و جان و رگ های تنم را زخمی کردند. من تنها نمونه از هزاران دختر خانواده ای به عنوان روشنفکر، انقلابی و مبارز هستم. من در چنین خانواده ای به دنیا آمدم، نه در یک خانواده عقب مانده و متعصب و تنگ نظر با اعتقادات قرون وسطائی و توهامات طالبانی و داعشی. من اساساً نمی دانم که تعبیر شما از مبارز و انقلابی چیست؟

چون برای من ثابت شده که آنها هیچ تفاوتی جز کاربرد کلمات و جملات به اصطلاح مبارزین و انقلابیون ترقیخواه با مدعیان دینی عقبگرا، جهادی های اسلامگرا، طالبان، القاعده و داعش ندارند. در رفتار و عمل اینها با آنها هیچ تفاوتی وجود ندارد. هردو مدعیان خدمت به مردم و خواهان عدالت و تامین حقوق زنان و اطفال هستند. از اینجاست که نمیدانم تعبیر شما از مبارز بودن و انقلابی بودن چیست؟

از کودکی میخواستم سرم را بلند نگهدارم و خودم برای خود تصمیم بگیرم، اما آنها حتی در امور کاملاً مربوط به خودم اجازه ندادند، مانع شدند و مرا کوبیدند. هر بار به من گفتند تو دختر هستی! و هر بار با گفتن کلمه «شرمست»! پایم را در زنجیر اعتقادات خود بستند.

به باور بیرونی ها، خانواده ما از جمله خانواده های روشنفکر، ترقی خواه، مبارز و مدافع حقوق زنان است. برای تحقق حقوق زنان مبارزه می کند و برای زن ارزش قائل است.

اما ارزش حقیقی زن به وضوح در اعمال و برخورد آنها با زنان مشهود است. زن بودن در بین خانواده من هیولایی است! هر لحظه مرا به نابودی تهدید میکند.

این گوشه ای از واقعیت زندگی زن در خانواده ای به عنوان روشنفکر ماست! با این حال، هرگاه به کسانی فکر میکنم که در خانواده هائی زندگی میکنند که ادعای روشنفکری ندارند و حتی روشنفکر شناخته نمی شوند درد استخوان سوز خود را فراموش میکنم.

بلی دختر بودن و دختر به دنیا آمدن در جامعه ای بدینسان دردی بس بزرگ و طاقتفرسا است. چه آرزوهای زنان ناگفته و نا شنفته نیست که دفن میشوند و چطور زنان جهنمی را که برخی میگویند وجود دارد، در این دنیا تجربه میکنند! معنی این حرفها را تنها یک دردمند آگاه میداند، نه آن آقایی که اساساً از جنس ملا و مولوی و رهبر و انقلابی نما و روشنفکران آماتور، طالبی و داعشی و تکنوکرات و سکولار، و ... است.

اکنون که زندگی دیگر برای من جهنمی بیش نیست و کودکی و جوانی را هیچ وقت نداشتم و همه چیز ویرانی و آرزوهای برباد رفته بود، فقط میسوزم و میسازم. همه ناسزا و رکیک و توهین و تحقیر و فحش است که با مشیت و لگد بر جسم و جانم ضربه میزند. آنقدر خسته ام که بارها به فکر خودکشی افتاده ام.

بارها آرزو کردم که ای کاش به دنیا نیامده بودم. تولدی که خواست و دست خودم نبود، تولدی که با هرزه گی ها و هوس های بی پایان همین آقایان همراه بود.

ای کاش نبودم. گاهی با خود می گویم، آیا ممکن است یک انسان، یک زن باید این همه درد و رنج را تحمل کند؟ ای وای زن، تو را مگر از سنگ تراشیده اند؟ آیا زن افغان تنها موجودی است که زندگی او باید دستخوش چنین ناملایمات باشد؟

امروز بازخودم را تا لبه پرتگاه نابودی رساندم. حتی نفس کشیدنم با درد همراه بود، چشمان اشکبار بود نمیوانستم اشیا را از یکدیگر تشخیص کنم. حس میکنم انتظار مرگی هستم که هر لحظه باید که از در درآید.

نمی دانم چی مینویسیم چی میگویم؟ شاید فقط دختر مانند خودم بتواند دردم را حس کند و بداند که چی میگویم. آنکه روزها و شبهای مانند من دارد.

زن ستیزی در رگ رگ وجود جامعه ما خانه کرده است، حتی آنهایی که دم از دفاع از حقوق زن می زنند در عمل، بدترین وزن ستیز ترین افراد هستند. این بیماری شوم حتی در روان زنان ما نیز رخنه کرده است. ستیزه زن با زن دردی سوزنده تر و کشنده تر از زن ستیزی طالبان دارد.

توصیه من به همه دختران هموطنم این است به حرف های چون دفاع از زن، دفاع از حقوق زن، مبارزه علیه هر نوع تبعیض و .. گوش ندهید. این ها همه حرف های قشنگی هستند، اما فقط به سیمای گویندگان شان خیره شوید. به سیمای افرادی که جار مبارزه برای آن میزنند و عملی کردنش را وعده میدهند. حتی اگر آن را از زبان نزدیکترین فرد خانواده هم می شنوید.

این حرف ها همه نمایشی است، فقط گفتار ها است، آنها یاد گرفته اند چطور به شما دروغ بگویند، اما در عمل در رگ رگ این جامعه زن ستیز است. باورهای او با زن ستیزی عجین است. در خانه ها و در همه جا افراطی گری وزن ستیزی خانه کرده است. ای کاش که چنین نبود، اما متأسفانه که این طور است. احرف های شان همه پوچ اند که از یک نسل زن ستیز به دیگری به ارث رسیده است.

ما نباید بی دلیل آنقدر خوشحال باشیم که تا مبارزه برای احقاق حق توسط جنس خودمان شروع نشود کسی دیگر برای ما اشک نمی ریزد و این کار را برای ما انجام نمی دهد. اما قبل از همه باید پرسید ک آیا خانواده انقلابی م این مبارزه را حق ما میداند؟

فکر میکنم دختر بودن در این مملکت جرم است؟ اما هرگاه جرم و جنایت است، چرا جنابعالی انقلابی و روشنفکر و سکولار، این جنایت را مرتکب شدید؟ بنابراین شما خود جنایتکارانی هستید که مدتها پیش باید محاکمه می شدید. از ملاهای شما و حاکمان طالب شما شکایتی نیست. آنها خود معتقدند که انسان نیستند و زن ستیز هستند. در هرحال آیا هردو نمی دانستید که دخترانی از شهوت شما متولد می شوند؟

پس چرا به این جنایات دامن میزنید و آنوقت آنها را به سکوت، حبس در زندان خانه ها، سنگسار و مشیت و لگد، تحقیر و سرزنش، تهمت و تهدید، سلب آزادی و سلب حق انتخاب، محرومیت از حق تحصیل، محرومیت از حق انتخاب

شریک زندگی. و حتی حق انتخاب پوشیدن محکوم می کنید... آیا در جامعه قرون وسطایی شما حقوق برابر زن با مرد همین است که انجام می دهید؟

انقلابی، روشنفکر، سکولار، طالب، القاعده و داعش؟ از نظر من همه یکی هستند، وقتی همه با همان یک نگاه آشنا بسوی من می نگرند و در هر فرصت به من و همجنس ضربه می زنند. همه بدون استثنا افراد متعصب، بی مغز، زن ستیز و عقب مانده هستند، شعور اجتماعی آنها هنوز در سطح قرون وسطی است!

دوستان عزیز! حالا قضاوت در دستان شماست. آیا یک انقلابی واقعی حاضر است من و همجنس های مرا را مجبور به سکوت کند؟ آیا یک انقلابی واقعی می تواند رویای یک زن را انکار کند؟ جسمش را خرد کند و روحش را در هم بکوبد؟

نه! حالا که اینطور شده عزمم برای گرفتن حق روز به روز قوی تر میشود. من این مبارزه را هرگاه به تنهایی هم شده تا سرحد پیروزی ادامه خواهم داد تا به همه نشان دهم که نتوانستند من را در هم شکنند.

من پرچم آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، مخالفت با تبعیض جنسیتی و قومی را برای فردای عاری از ظلم، ظلم و تبعیض برافراشته نگه خواهم داشت.

زنان هموطن من! سخنان و شعارهای دروغین زن ستیزان فطری را که با شعار آزادی و برابری زنان چهره زشت اعتقادات خود را می پوشانند، باور نکنید. شما باید این نقابداران دروغگو را از روی اعمالشان و نوعیت برخوردشان با همسران، دختران، مادران و خواهرانشان قضاوت کنید.

۱ جنوری ۲۰۲۴ میلادی مطابق ۱۱ سرطان ۱۴۰۳ خورشیدی



مکتی بر دین و باورهای نورستانیان قدیم

درین روزها در جریان مطالعه درباره دین نورستانیان قدیم و شباهت و تفاوت با سایر ادیان مسائل زیادی را فهمیدم و خواستم برخی مسایل که برابم جالب بود با خواننده گان شریک سازم.

بعد از مطالعه و تحلیل یک مساله برابم روشن شد که همه ادیان با وجود تفاوت ها نکته مشترک دارند همانا اسطوره ها و نوع جهان بینی و تجربه انسانها از محیط اجتماعی و نگرش شان به طبیعت در ادوار مختلف تاریخی است. با مطالعه تکامل جوامع از دوره های ابتدای یعنی از جوامع گرد آوری و شکار تا عصر صنعت و فناوری شما شاهد تغییرات در ادیان و باور ها نیز هستید. مثلا اکثر ادیان پارینه بشر چند خدایی اند و با مرور زمان ادیان وحدانیت به وجود می آیند و بالاخره با رشد علم شناخت جهان از مذهب به فلسفه و اثبات گرایی می رود که نقش ادیان را در شناخت طبیعت کمرنگ تر می سازد.

به گفته ای آنتونی گیدنز:

«قانون مراحل سه گانه اگوست کنت مدعی است که تلاش بشر برای فهم جهان از سه مرحله تاریخ یعنی نخست مرحله الهیاتی، مرحله متافزیک یا فلسفی و بالاخره به مرحله اثباتی عبور کرده است.»

در مرحله الهیاتی جامعه اندیشه های بشر تحت هدایت تصورات دینی بر این عقیده بود که جامعه جلوه از مشیت خداوند است. در مرحله متافزیک در زمان رنسانس سیطره یافت جامعه بر اساس پدیده های طبیعی نگریسته می شد نه پدیده های ماورا طبیعی مرحله اثباتی که با اکتشافات و دست آورد های کوپرنیک گالیله و نیوتن آغاز می شد مشوق کار برد فنون برای مطالعه دنیای اجتماعی بود.

به این حساب ادیان در یک دوره تاریخی که انسان زندگی ابتدای داشت نقش بارز داشته و در نبود جهان بینی علمی مرجع پاسخ سوال های بشر درباره طبیعت و حوادث طبیعی بوده اند که بشر از دانستن علت های آن ناتوان بوده است و با ایجاد ادیان و خدایان متعدد به خود تلقین نموده که این خدایان هستند باعث چنین رخداد های می شوند.

مثلا اسطوره زیر بیانگر جهان بینی مردم قدیم نورستان در باره پیدایش جهان و نقش «ایمرا» خدای بزرگ شان است که سمیع الله تازه در کتاب ادبیات شفاهی نورستان چنین روایت می کند:

هزار سال بعد از خلقت زمین، ما را یا یمرا با خود گفت:

به زمین می روم و با مردمان آن جا خویشی می کنم. در میان ابر های سرخ، سبز و آبی به زمین فرود آمده با دختر ی به نام «سوگا» که در دامن کوه در میان سبزه زار تنها نشسته بود، ازدواج کرد. از این ازدواج پسری به نام هیمندو به دنیا آمد.

یمرا گفت:

مخلوق من در هنگام پرستش نام مرا، و در هنگام دعا اسم سوگا و هیمندو را یاد کنند.

مردم قریه شتوی پارون نورستان قدیم به ارتباط این کار خدای شان، شعری را سروده اند که در هنگام «مارا ناپ» یا رقص یمرا، در معبد یمرا می سرودند.

ای یمرا!

تو کاینات را آفریدی

تو اول و آخر هستی

تو مرگ نداری، پایند و باقی هستی

تو موجودات بشری و حیوانی را رزق می دهی

بزرگترین فخر ما این است که تو موجود پاک با ما خویشی کردی

دختری به نام سوگا از جنس ما را به همسری قبول نمودی.

یمرا، ایمرا، نام رب النوع برتر در نورستان قبل از اسلام بود. این نوع اسطوره ها در باره پیدایش جهان در ادیان دیگر هم با تفاوت هایی اندک به نظر می رسند. به نظر می رسد تفاوت بخاطر این است که انسان که در محیط مختلف و جغرافیای مختلف و ادوار مختلف تاریخی زندگی می نمودند و مطابق رشد جوامع و مناسبات تولید عقاید و باور هایشان متفاوت بوده و بیانگر دوره تاریخی است که آنها می زیستند. مثلاً چند خداگرایی و توتیمسم را در جوامع ابتدایی شکار و گردآوری مثل نورستانیان قدیم می توان دید و عین ادیان در بین قبایل بدوی در غرب نیز دیده می شوند و ادیان وحدانیت و دیگر ادیان اخلاقی شرقی مثل بودیسم و کنفوسیوس در جوامع که با شهرنشینی و مدنیت همراه بودند دیده می شوند.

هدفم روشن نمودن این مساله است برخی ها در نوشته و تحقیق شان از رسوم و باور های نورستانیان قدیم نوعی اظهار تعجب می کنند و آنها را مستثنی و عجیب و غریب جلو میدهند، غافل از اینکه همه اقوام و ملت های امروزی در برهه از تاریخ با چنین باور ها و رسوم زندگی می نمودند ولی در اثر دگرگونی ها اجتماعی و شیوه های تولید و مناسبات تولید رسوم و آداب قدیمی شان با رسوم و باور ها و فرهنگ جدید مبدل گریده اند و مطالعه باورهای و فرهنگ نورستانیان قدیم بیانگر همین رشد جامعه را در مراحل مختلف تاریخی نشان می دهد و می تواند در درک بسیاری مسائل که امروزی راهگشا واقع گردند و مسیر تغییر جوامع انسانی در طول تاریخ را برایمان نشان دهند. یعنی اینکه دگرگونی افکار و باورها مربوط دگرگونی شیوه های تولید و بازتولید در جامعه است.



زنان کافرستانی (نورستانی) در سال ۱۸۹۱ برای رب النوع می رقصند در حالی که مردان به مسلمانان حمله می کنند.

عکس از کتاب «کافرهای هندوکش» نوشته سر جورج اسکات رابرتسون



پروژه امپراتوری امریکا

بازی شیطان

چگونه ایالات متحده بند از پای اسلام بنیاد گرا گشود.

نوشته: رابرت دریفوس

مترجم: فریدون گیلانی

فصل های جلد اول:

مقدمه ناشر- مقدمه مولف- وحدت جهانی اسلام- برادران انگلیسی- اسلام ، ابزار جنگ سرد- نبرد علیه ناصر و مصدق- سلطان اسلام- شاگرد جادوگر- ظهور اسلام اقتصادی- یاد داشت ها

مقدمه ناشر

نخستین تحقیقات کامل در باره ی خطرناک ترین اشتباه محاسبه ی سیاست خارجی آمریکا : شصت سال حمایت از بنیاد گرایی اسلامی ! بازی شیطان ، گزارش ناگفته ای است از سیاست های آمریکا که در شصت سال گذشته به بیراهه رفته و هدفش توسعه و تقویت طیف راست اسلامی برای تامین سلطه اقتصادی و استراتژیک آمریکا در خاورمیانه ی زرخیز بوده است . رابرت دریفوس ، با مطالعه ای وسیع روی اسناد ، و مصاحبه با معماران سیاست ، کارگزاران سی آی ۱ ، ماموران دفاعی و مقام های سیاست خارجی ، این واقعیت را مورد بحث قرار می دهد که وحدت تاریخی آمریکا با طیف راست اسلامی ، مسبب اصلی ظهور تروریسم در دهه ی نود است . دریفوس افشا می کند که در میان ساخت و

پاخت ها و تباری های تاریخ محرمانه ی ایالات متحده با تندروهای اسلامی ، ملاقات مخفیانه ی آیزنهاور با رهبر اخوان المسلمین در سال ۱۹۵۳، اتحاد مخفیانه ی بعدی ایالات متحده با این گروه و پشتیبانان سعودی آنان علیه جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر، نقش حساسی در این معماری داشته است. نویسندگان ، با دقت و وسواس علمی ثابت می کند که چگونه سازمان جاسوسی ایالات متحده (سی آی ای) برای باز گرداندن شاه به ایران از طریق کودتای نظامی (۱۹۵۳ / ۱۳۳۲)، آیت الله شیطان های ایران را می خرد، به عربستان سعودی برای ایجاد بلوک جهانی اسلامی علیه جنبش های ملی عربی کمک می کند، و رابطه ای گسترده و پویا میان بنیاد گرایان اسلامی و بانک های بزرگ غرب به وجود می آورد. رابرت دریفوس، هم چون این، به روشنی و با دقت کافی که از ضروریات کار تحقیقی است ، به ترتیب وقوع حوادث تاریخی شرح می دهد چگونه زمانی که سرویس محرمانه ی اسرائیل از ایجاد گروه تندرو حماس در فلسطین حمایت کرد، ایالات متحده چشمش را بست، و چگونه طراحان محرمانه ی استراتژی آمریکا، در دهه هفتاد اسلام سیاسی را در خدمت خود کشف و فعال کردند تا ارتشی را به نیابت خود برای جنگ علیه اتحاد شوروی در افغانستان برپا کنند: ارتشی که به سمت ظهور طالبان به حرکت در آمد و هدایت شد. بازی شیطان، با دیدی گسترده و اطلاعاتی عمیق، تاریخ رفتار دوگانه و استثمار فرصت طلب را که اکنون رعد و برقش از عراق می گذرد ، افشا می کند: عراقی که ایالات متحده در آن از اسلامی های تندرو حمایت می کند و با آخوندهای ایران که فکر می کنند باید در حاکمیت پس از صدام حسین ، بر دولت عراق مسلط باشند، دست به یکی کرده است. آنچه در منظر است، دموکراسی و امنیت مورد ادعا نیست، بلکه مطمئناً آینده ای سرشار از اشتباه و انفجار و انهدام است .

مقدمه مؤلف

یک در تاریخ جنگ سرد و دنیای جدیدی که در پی داشته است ، فصل نا نوشته ای وجود دارد . این فراز از تاریخ ، به ما میگوید که چگونه ایالات متحده ، گاهی آشکارا و گاه مخفیانه ، فعالان طیف راست اسلامی را تقویت مالی و تشویق کرده است . « بازی شیطان » بر آن است تا این حلقه گمشده ی حیاتی را پیدا کند. «حیاتی» به این دلیل که این سیاست ؛ که در شش دهه ی گذشته به صورتی گسترده به اجرا در آمده ، اما کمتر مورد بحث قرار گرفته است ، بخش قابل توجهی از مسئولیت تروریسم اسلامی به مثابه پدیده ای جهانی را به عهده دارد. در واقع ، مقدمات سلطه ی کامل امپراتوری آمریکا بر خاور میانه ، شمال آفریقا و آسیای مرکزی و جنوبی ، باید بر اساس تکیه بر اسلام سیاسی طراحی می شد . دست کم معماران این سیاست ، چنین امیدی داشتند . اما ، ثابت شد که این یک بازی شیطانی است . واشینگتن از واقعه ی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ شروع به کشف اشتباه محاسبه ی استراتژیک خود کرد ، که بسیار دیر بود . ایالات متحده ، چند دهه را صرف توسعه و تقویت اسلامی ها ، زیر نفوذ خود در آوردن و در عین حال خیانت کردن به آن ها کرد و به عنوان متحدان خود در جنگ سرد ، به جذب و دفع ایشان پرداخت تا سرانجام باعث ایجاد نیروئی شود که کین توزانه به روی حامی و سازنده خود برگردد . و این گونه بشورد که می بینیم . مثل هیولاهائی که رنگ زندگی مصنوعی به خود گرفته اند ، مثل امام های تندرو و آخوندها و آیت الله هائی که در چشم انداز کمین می کنند و ناگهان ، نه تنها چون رعد و برقی علیه ایالات متحده می توفند ، بلکه برآزادی اندیشه ، علم دنیوی ، ملی گرایی و چپ ، و علیه حقوق زنان می شورند . از ایشان ، بعضی تروریست اند ، اما اغلب شان خشک اندیشان مذهبی اند که با ذهنیتی قرون وسطائی ، می خواهند تقویم را به قرن هفتم (میلادی) برگردانند . در جریان جنگ سرد ؛ از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱، دشمن

فقط اتحاد جماهیر شوروی نبود. بنا به قوانین مانوی ها در عصر خود، ایالات متحده از رهبرانی که با صمیمیت کافی تن به پذیرفتن برنامه های آمریکائی نمی دادند، یا با غرب و بخصوص ایالات متحده برسرسلطه کامل درگیر می شدند، هیولا می ساخت. ایدئولوژی ها و نقطه نظرهایی که این گونه رهبران را می ستودند، با برچسب های ملی گرا، انسان گرا، سکولاریسم و سوسیالیسم، مورد سوء ظن قرار می گرفتند. در عین حال اما، عقایدی از این دست، بیش از هر جریان دیگری باعث ترس و وحشت نیروهای نو پای بنیاد گرا بودند، و عموماً با برخوردهای واکنشی آنان رو به رو می شدند. بنیاد گرایان اسلامی، در سراسر مناطق اسلامی، مبارزه ی سازمان یافته و مجهزی را، نه تنها در قلمرو زندگی روشنفکری، بلکه در کوچه و خیابان علیه صاحبان این عقاید پیش بردند. در طول چند دهه ای که این مبارزه ی خشونت بار علیه ملی گرائی عرب، همچنان که علیه ملی گرائی پاکستان، ترکیه، هندوستان و ایران، جریان داشته، ایالات متحده همکاری نزدیک باطیف راست اسلامی را سرلوحه ی سیاست خود قرار داده است. ایالات متحده به این هم بسنده نکرد و سال های زیادی را صرف این امر کرد که در دامنه ی جنوبی اتحاد جماهیر شوروی، موانع جدی ایجاد کند. این واقعیت که ملت های حد فاصل یونان و چین مسلمان بودند، به این تصور دامن زد که خود اسلام می تواند نقش استراتژی خط دفاعی «ماژینو» ی مرز فرانسه در جنگ دوم جهانی را بازی کند. به مرور، نظریه ی ساختن خط سبز به دور «قوس اسلام»، شکل مادی به خود گرفت. این نظریه، فقط دفاعی نبود. سیاست سازان ماجراجو، با این تصور که مسلمانان سرکش جمهوری های مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی در آسیای مرکزی، خودشان می توانند از درون به صورت نیروی مخرب عمل کنند، گام هایی برای تشویق و تحریک آنان برداشتند. ایالات متحده نه تنها با اسلام، یعنی با دین، سنت و نظام سازمان یافته ی عقیدتی صدها میلیون انسان، بازی کرد، بلکه اساساً اسلام را به بازی گرفت. به خلاف دین اسلام که پشتوانه اش چهارده قرن تاریخ است، اسلام پس منشاء جدید دارد. اسلام پس عقیده ای سیاسی است که منشاء آن به اواخر قرن نوزدهم بر می گردد؛ مسلکی نظامی و فلسفه ای محاصره شده است که راه و روش و اصول آن اساساً نسبت به مسلمان های قرن های پیش بیگانه، انحرافی و فاسد است. حتی بسیاری از مسلمانان تحصیل کرده ی امروز هم، نسبت به چنین عقیده ای احساس بیگانگی می کنند. چه اسمش را پان – اسلام بگذارند، یا بنیاد گرائی اسلامی و اسلام سیاسی، به هر صورت پدیده ای نیست که در قالب تفسیر مسلمانان از زندگی اسلامی در قلمرو پنج اصل اسلام (اصول دین) قرار بگیرد. در واقع، این اسلام با عقاید دینی مغایرت دارد. این اسلام، ایدئولوژی استحاله پذیری است که با تشویق، حمایت، سازماندهی و پشتیبانی مالی ایالات متحده به وجود آمده است. این اسلام، همانی است که به صورت های رنگارنگ به وسیله ی اخوان المسلمین، آیت الله خمینی در ایران، وهابی های فوق ارتدوکس عربستان، حماس و حزب الله، جهادی های افغانستان و اسامه بن لادن نمایندگی می شود و ایالات متحده اسلام سیاسی را به وجود آورد تا در هریک از مراحل پروژه ی ایجاد امپراتوری آمریکا؛ از نخستین مرحله ی ورود به منطقه تا دخالت های تدریجی نظامی، توسعه ی این دخالت ها به حضور مستقیم نیروی زمینی و در نهایت، حضور کامل نظامی ارتش ایالات متحده به عنوان اشغالگر در عراق و افغانستان، وردست و شریک شایسته و رامی داشته باشد. در دهه پنجاه، دشمن فقط مسکو نبود، بلکه ناسیونالیسم در حال ظهور جهان سوم؛ از جمال عبدالناصر در مصر، تا محمد مصدق در ایران، دشمن تلقی می شدند. ایالات متحده و بریتانیا، اخوان المسلمین را که جریانی تروریستی و سازمان مادر طیف راست اسلامی بود، علیه جمال عبدالناصر، رهبر دیروز و امروز ناسیونالیست های عرب، به خدمت گرفتند. در کودتای سال ۱۹۵۳ در ایران (۲۸ مرداد ۱۳۳۲ – م) که با طراحی سی آی ای صورت گرفت، ایالات متحده آیت اللهی را مخفیانه به مزدوری گرفت که فدائیان

اسلام را پایه گذاری کرده بود. فدائیان اسلام متحد متعصب اخوان المسلمین در ایران بود. بعدها، در همان دهه، ایالات متحده شروع کرد به بازی کردن با تجسم بلوکی اسلامی که به رهبری عربستان سعودی به عنوان نقطه مقابل چپ ناسیونالیست، پا به راه گذاشته بود. در دهه شصت، علیرغم کوشش های باز دارنده ایالات متحده، جناح چپ ناسیونالیسم و سوسیالیسم عرب، از مصر تا الجزیره و سوریه و عراق و فلسطین، گسترش یافت. برای مقابله با خطری که در چشم انداز بود، ایالات متحده به قصد استفاده از بازوی سیاست خارجی اش که بنیاد گرایان وهابی بودند، با عربستان سعودی به وحدت عمل رسید. ایالات متحده در وحدت عمل با ملک سعود و شاهزاده فیصل (که بعدها شد ملک فیصل) برای برپا کردن بلوک اسلامی، از شمال آفریقا تا پاکستان و افغانستان، به کاری جدی پرداخت. عربستان سعودی نهادهائی را تاسیس کرد تا طیف راست مذهب وهابی و اخوان المسلمین را فعال کند. فعالان مورد حمایت سعودی، در سال ۱۹۶۱ مرکز اسلامی را در ژنو، در سال ۱۹۶۲ وحدت جهانی عرب را، در سال ۱۹۶۹ سازمان کنفرانس اسلامی و نهادهای مشابه را برپا کردند تا هسته های مرکزی جنبش جهانی اسلامیت ها را ایجاد کنند. در دهه ی هفتاد، با مرگ جمال عبدالناصر و تهدید دوباره ی ناسیونالیسم عرب، اسلامیت ها نقش ستون نگهدارنده ی بسیاری از رژیم های وابسته به ایالات متحده را بازی کردند. در حالی که انورسادات از اسلامیت های مصر برای ایجاد پایگاه سیاسی ضد ناصریست استفاده می کرد، ژنرال ضیاء الحق در پاکستان قدرت را به زور تصاحب کرده و کشوری اسلامی را بنا نهاده بود، و در سودان اخوان المسلمین، به رهبری حسن ترابی، به سمت کسب قدرت سیاسی پیش می رفت، ایالات متحده با طیف راست اسلامی در مصر متحد شده بود. در همین زمان، ارزیابی ایالات متحده از بنیاد گرایان اسلامی این بود که می تواند از آنان به عنوان ابزاری برای سازماندهی تهاجم علیه اتحاد جماهیر شوروی استفاده کند. این سیاست، بیش از همه متوجه افغانستان و آسیای مرکزی بود که ایالات متحده از این ابزار چون شمشیری برای از هم دریدن اتحاد جماهیر شوروی بهره می جست. با آغاز مقدمات انقلاب ایران که خود نسبت به اسلامیم تمایلاتی داشت؛ اما با چهل ایالات متحده نسبت به جریان اسلامیت در ایران مقارن بود، بسیاری از مقام های رسمی ایالات متحده، آیت الله خمینی را خوش خیم ارزیابی کردند و حتی اعتبار نامه ضد کمونیستی او را مورد ستایش قرار دادند. در نتیجه، ایالات متحده با این فاجعه رو به رو شد که نتواند توان حرکت خود در ایران را درست تخمین بزند. حتی پس از وقوع انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران، ایالات متحده و هم پیمانانش نتوانستند درس بگیرند که اسلامیم پدیده ای خطرناک و مهارنشده است. ایالات متحده میلیارد ها دلار صرف حمایت از جهاد اسلامی در افغانستان کرد که از طرف اخوان المسلمین و متحدانش رهبری می شدند. حتی زمانی که اسرائیل و اردن به صورت پنهانی به تروریست های اخوان المسلمین در جنگ داخلی سوریه کمک کردند، و آن گاه که اسرائیل گسترش اسلامیم در میان فلسطینی ها را مورد تشویق جدی قرار داد و به تشکیل سازمان حماس کمک کرد، ایالات متحده نه تنها به نقد آن نپرداخت، بلکه آگاهانه این حمایت ها و کمک ها را بی خطر ارزیابی کرد. از این گذشته، محافظه کاران جدید در دهه ی هشتاد، برای معاملات پنهانی با آیت الله خمینی، با بیل کیسی مدیر سی آی ای، همدستان شدند. در سال های ۱۹۹۰، دوران جنگ سرد به پایان رسید. حالا دیگر به نظر می رسید که فایده ی سیاسی طیف راست اسلامی، زیر سؤال رفته باشد. بعضی طراحان سیاسی، این مساله را مورد بحث قرار دادند که اسلام سیاسی خطر جدیدی است و آن «ایسم» جدیدی که به دنبال «اسلام» آمده، جانشین کمونیسم به مثابه خطری جهانی برای آمریکا شده است. این ارزیابی، در مورد توانایی جنبشی که محدود به کشورهای فقیر و زیر توسعه می شد، بسیار اغراق آمیز به نظر می رسید. با این حال، هنوز از مراکش تا اندونزی، اسلام سیاسی نیرویی بود که ایالات متحده می توانست با آن زد و بند کند.

واکنش واشینگتن، سرهم بندی شده و گیج بود. در سال های نود، رابطه ی ایالات متحده با اسلام سیاسی به سلسله بحران های جدی برخورد: در الجزیره، ایالت متحده برای حمایت از ارتش این کشور که روش تنبیهی را نسبت به حرکات اسلامی در پیش گرفته بود، به اسلام سیاسی الجزیره که نیروی در حال قیام بود، اظهار علاقه کرد و بعد واشینگتن با اسلامیت های الجزیره که با سرعت به سمت تروریسم می رفتند، باب گفتگو گشود. در مصر، اخوان المسلمین و شعبه های آن؛ از جمله یک گروه خشن زیرزمینی، برای رژیم حسنی مبارک تبدیل به خطری مهلك شدند. با این حال اما، ایالات متحده بازی حمایت از آن ها را در دستور کار خود قرار داد. و در افغانستان که در نتیجه ی یک دهه حضور جهادی های ایالات متحده داغان شده بود، طالبان برای تشکیل و سازماندهی از حمایت آمریکایی برخوردار شد. حتی زمانی که القاعده ی اسامه بن لادن شکل گرفت، ایالات متحده در جبهه ی متحدان طیف راست اسلامی پاکستان، عربستان سعودی و خلیج قرار گرفته بود. و بعد واقعه ی یازده سپتامبر اتفاق افتاد. پس از ۲۰۰۱، دولت بوش با نظر محافظه کاران جدید به توافق رسید که جهان با نبرد تمدن ها روبه رو شده است. پس جنگ جهانی علیه تروریسم را سازمان داد و القاعده را به عنوان ویروسی زهر آگین که خود ایالات متحده خالق آن بود، هدف گرفت. با این حال، پیش از اشغال عراق که کشوری سکولار، سوسیالیست و طرف دعوای بنیاد گرائی اسلامی بود، در جریان اشغال عراق، و پس از اشغال، ایالات متحده از طیف راست اسلامی عراق به صورت بسیار فعال حمایت کرد و آشکارا اسلامیت های شیعه عراقی؛ از آیت الله سیستانی گرفته تا احزاب تندرو اسلامی، مثل مجلس اعلای انقلاب اسلامی و الدعوه را که همه شان ضمانت مورد حمایت آخوندهای تهران هم بودند، زیر بال و پر گرفت سه لاف و گزاف های برخورد تمدن ها؛ آن تصادم ساختاری میان غرب و دنیای اسلام، اگر همانی است که وجود داشته است، به طرز بسیار منحوسی آغاز شد. در میان تکه پاره های جنگ جهانی دوم، آمریکا خواهی خواهی به سمت خاورمیانه لغزید. به سمت دنیائی که چندان از آن آگاهی نداشت. اگر در نیمه دوم قرن بیستم ایالات متحده در روابط و زد و بندهای خود با اسلام مرتکب اشتباهاتی شده، بخشی از دلیل آن این بود که آمریکائی ها عمیقاً نسبت به آن بی اطلاع بودند. تا سال ۱۹۴۱، خاورمیانه برای آمریکای جوان خطه ای ترسناک و عجیب و غریب بود؛ سرزمین رویایی شیخ ها و حرمسراها، دستارها، سلطان ها، حمام های زشت منظر و اندرونی های شهوت رانی و عیاشی، واحه های صحرا، اهرام مصر و سرزمین مقدس. در ادبیات آن زمان - از شعر بگیرد تا قصه و سفرنامه نویسی -، خاورمیانه سرزمین رمز و رازها و عشق های پنهانی بود که مردمش به اخلاق و دین پایبند نبودند. در آن آثار، مردم این «سرزمین مسلمان ها» و «محمدی» هائی تصور میشدند که زشت و ناهنجار و بی تمدن اند و مدام شمشیرشان را در هوا می چرخانند. در آثار اولیه، خاورمیانه سرزمین دزدان دریایی و «ترک ها» بود که این زمینه ی ذهنی، لحن تحقیر آمیزش را، به صورت توارد تا امروز هم حفظ کرده است. با انتشار «ساده دلان در خارج» مارک تواین در ۱۸۶۹، این اثر تصویری از آمریکاییهای ساده دل را که در آن سوی دریاها دچار سهو و لغزش میشوند، در جامعه آمریکایی نمونه پردازی کرد. عده ای بر آنند که مارک تواین؛ که شاید برجسته ترین هجونویس آمریکایی باشد، خواسته است با این کتاب گزارشی از سفر چند ماهه ی خود به مدیترانه و خاورمیانه نوشته باشد. به هر صورت، این کتاب در میان خوانندگان قرن نوزدهم ایالات متحده اثر وسیع و عمیقی گذاشت. مارک تواین، بدبختانه با این اثر در ایجاد نگاه مغرضانه نسبت به پدیده های اسلامی اثر عمیقی گذاشت و در گذر پر پیچ و خمی از ترکیه، سوریه، لبنان و فلسطین، گویا توجه او فقط دور و بر شگفتی های جهل و وحشی گری سیر و سفر می کند. مارک تواین وقتی از نقاشی های دیواری (فرسک) شرقی حرف می زند، خواننده را به اشتباه میاندازد که آن نقاشی های روی دیوار، با پهن شتر در

هم آمیخته است. می نویسد: « نقاشی های دیواری با سلیقه ای دیدم که بر فراز و فرودش تپاله ی شتر انداخته بودند که خشک شود» یا، وقتی از دمشق حرف میزند، میگوید: «این دمشقی ها چه نفرتی از مسیحی ها دارند! این ها فناتیک ترین محدی های عالم برزخ عربی اند». و ادامه میدهد: دمشقی ها زشت ترین، بد منظر ترین و شریرترین ناکس هائی بودند که ما دیدیم». در مقایسه ی بیت المقدس فلسطین با کنده کاری های کلاسیک ناصریه (شهری در جلیله واقع در شمال اسرائیل که میگویند مسیح دوران کودکی خود را در آن گذرانده - م)، مارک تواین مینویسد: اما در کنده کاری های آن جا (ناصریه - م) نه ویرانی بود، نه چرک و کثافت بود، نه لباس مندرس و ژنده بود، نه کک بود، نه چهره های زشت بود، نه چشم های تراخمی و زخمی بود، نه ضیافت مگس ها بود، نه در قیافه ها غفلت بهت و خرفت وجود داشت، نه وراجی و ورد نامطلوب به زبانی ناشناخته در کار بود، نه از بوی زننده ی شترها خبری بود و ... در آغاز قرن بیستم - با وقوع جنگ اول جهانی و از هم پاشیدن اجباری امپراتوری عثمانی، هم چون این شروع جریان «بیداری عرب» به پشتیبانی بریتانیا و به رهبری تمایلات وینستون چرچیل، ت. ا. لارنس (معروف به لارنس عربستان)، و گرتروود بل - خاور میانه ی مدرن سرزده وارد آگاهی آمریکایی شد. این آگاهی اما، همچنان باید از لایه های غفلت و خیال پردازی می گذشت. گزارش های هم جنس بازان و عاشقانه های صحرایی لارنس عربستان، از جمله کار معروف او «هفت رکن خرد»، مثل بسیاری از سفرنامه هائی که از واحه به واحه ی صحرا نوشته اند، پر فروش ترین کتاب ایالات متحده شد. برای اغلب آمریکایی ها، خاورمیانه ی خاطره انگیز در فیلم ها و آواها بسته بندی شده بود . اثر رودلف والناتینو به نام «شیخ» که در سال ۱۹۲۱ در آمد، عربستانی را مجسم کرد که به صورت تصور ذهنی ثابت آمریکایی ها در آمد. این اثر، به همراه آهنگی در همان سال ۱۹۲۱ که آن را همراهی می کرد، چند دهه روی آمریکایی ها اثر گذاشت. شعر این آهنگ به نام «شیخ عرب»، تهدیدی مبهم و پوچ را به ذهن متبادر می کرد و می گفت: «شب ها که تو در چادرت خفته ای / من سینه خیز به سراغ تو خواهم آمد». وقتی این آهنگ را بتی گود من در سال ۱۹۳۷ ضبط کرد و بیرون داد، همان گونه گل کرد که بیتل ها در سال ۱۹۶۲ و لئون ردیون در سال ۱۹۷۷ در سال هائی که به جنگ جهانی دوم ره بردند، عده ی انگشت شماری از آمریکایی ها در امور خاورمیانه تخصص حرفه ای داشتند. از قرن نوزدهم تا مرحله ی ورود به قرن بیستم، اغلب فقط آمریکایی هائی وارد منطقه میشدند که مبلغان پروتستان، معلم و پزشک بودند و انجیلی در دست به سراغ مردمی رفته بودند که به نظرشان ماده خام میآمدند ، یا مسیحی های امپراتوری عثمانی؛ بخصوص سوریه و لبنان، بودند تا برای شان وعظ وخطابه کنند. پیشاهنگانی مثل دانیل بلیس ، پسرش هوارد بلیس ، و برادران دوج (کشیش دیوید استیوارت دوج و ویلیام ایرلی دوج)، که کالج پروتستان سوریه را علم کردند و دانشگاه آمریکایی بیروت را در سال های ۱۹۲۰ راه انداختند، و مری ادی ، دختر یکی از مبلغان مذهبی که کلینیک لبنان را بنیان نهاد، چراغ شان را در استان های عربی سواحل امپراتوری عثمانی روشن کردند. بلیس ها ، دوج ها و ادی ها، بعدها والدین، پدربزرگ ها، مادر بزرگ ها و جد سازمان کلیسای آمریکا در مناطق عربی شدند که پس از جنگ جهانی دوم ظهور کرد . چهار در سال ۱۹۴۵، فرانکلین دلانو روزولت به جست و جوی نفت به شرق رفت و اسلام خود را برپا کرد. روزولت به همراه ابن سعود پادشاه عربستان سعودی، هدایت کشتی سرنوشت ساز و پرمخاطره ای را به عهده گرفت که برای ایالات متحده ، آغاز واقعی درگیرشدن در مسائل سیاسی و نظامی منطقه بود. ایالات متحده، سرمست از پیروزی ، خود را در نقش ابرقدرت جهان ارزیابی می کرد . حضور فعالش برای طرفدارانش بسیار ساده و گرامی، برای دیگران اما، ترسناک بود. رهبران نسل سیاسی پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده ، صمیمانه باور کرده بودند که روح آمریکایی، چه به صورت تمثیلی، یا به عنوان

ضرورت، در عرصه واقعی زندگی، جهان را فتح خواهد کرد. این، در واقع تعریف هنری لیوس از «قرن آمریکایی» بود. آن زمان، خاور میانه در ورای غرب صنعتی و ژاپن، به صورت مهمترین منطقه ی حیاتی استراتژیک، در حال پدیدار شدن بود. باوجود کمبود متخصص، مهارت های زبان و آشنایی فرهنگی با تمدن پیچیده ی منطقه ، ایالات متحده با تکیه بر میسیون های امپراتوری و منطق قدرت بیکران، حرکت می کرد. در رومان «برهنه و مرده» نورمن می لر ، ژنرال کامینگز قهرمان داستان، پیامبرانه خبر از آینده ای می دهد که در آن رشد بی شفقت قدرت آمریکا در جنگ جهانی دوم ، زنجیر پاره می کند) ژنرال کامینگز میگوید: من از دوره ای حرف می زنم که اسمش را انرژی تاریخی می گذارم. کشورهای هستند که قدرت پنهانی دارند، منابع نا پیدا دارند، سرشار از انرژی بالقوه اند... نیروی ناشی از حرکت این کشورها، یک سازمان است، یک قوه فعال و جد و جهد موزون است ... به لحاظ تاریخی، هدف این جنگ ترجمه ی انرژی بالقوه ی آمریکا به نیروی محرکه است ... وقتی شما قدرت خلق می کنید، مواد می سازید و ارتش به هم می زنید ، سازگاری و هماهنگی خود را پژمرده نمی کنند. خلاء ما به عنوان یک ملت ، با قدرت مهارگسیخته پر شده است و من می توانم به عرض شما برسانم که ما اکنون بیرون از آب های راکد تاریخ ایستاده ایم. زمانی که انرژی آمریکا در دنیای اسلام به جریان در آمد ، ایالات متحده التزامی طولانی نسبت به گروه های کوچک را آغاز کرد ، اما با نیروهائی که وارد معامله شد ، به هیچ تفاهمی نرسید . تا پس از جنگ جهانی دوم ، مطالعات خاور میانه ای ایالات متحده ، در معنی و بالقوه وجود نداشت ، یا موکول به نیمه ی مستقل الهیات می شد . با ایجاد نخستین مرکز مطالعات خاور نزدیک در دانشگاه پرینستون ایالات متحده، پس از ۱۹۴۷ مراکز امور خاورمیانه که بخشی از آن را دولت حمایت مالی می کرد ، پی در پی از زمین جوشیدند . اما هنوز خیلی مانده بود که ایالات متحده از کادرهای متخصص اکادمیکی برخوردار شود که درک و فهم کافی از سیاست ها ، فرهنگ و مذهب داشته باشند از فرانکلین دلانو روزولت به بعد، پیشاهنگان سیاست ایالات متحده، دربند کلیشه های گمراه کننده بودند . انگاری که طرف صحبت های عرب شان از دنیائی دیگر آمده بودند. فرانکلین دلانو روزولت، پس از ملاقات با ابن سعود، در بازگشت به واشینگتن ، هیجان زده و توگویی که از در ورودی دنیای دیگری بازگشته باشد ، گفت « من اصلا نمی توانم تصور سلطان سعودی را که مثل شاهین بود از ذهنم دور کنم: سلطانی فرورفته در صندلی طلایی که شش غلام برگردش بودند « . دوسال بعد ؛ هری ترومن ، چنین تصویری از رهبران سعودی به دست می دهد : « عرب های قدیمی ی منطبق با کتاب مقدس ، با موهای آویخته در اطراف گونه و چانه ، ردایی سپید ، گلابتون طلایی، و همه چیز.» و آیزنهاور عرب ها را بدین گونه رد کرد که «کیفیت بسیار نامطمئنی دارند، مثل ترقه و پر از تعصب اند.» گزارش های رسمی که توسط مقام های رسمی ایالات متحده نوشته شده، پر از این گونه اطلاعات کلیشه ای در مورد عرب ها و مسلمان هاست. در شصت سال بعدی ، انبوهی از عرب شناسان آمریکائی که چیزهائی از خاورمیانه می دانستند ، سعی کردند با این کلیشه ها درگیر شوند، اما موفق نشدند. پنج وقتی زمان آن رسید که خود آمریکا به لحاظ سیاسی و نظامی در خاورمیانه در گیر شود ، درک رومانتیک و خیال پردازانه ی آمریکایی از زندگی عرب ها ، گرایش های نژادپرستانه و تصور کافر بودن مردم این خطه، باعث ایجاد ترکیب و پیش زمینه ای مهلک شده بودند. شاید آن پیش زمینه ها و کلیشه ها ، طراحان سیاسی آمریکا را به این نتیجه رهنمون شده بودند که مسلمان ها جنگجویانی درنده . خویند . شاید باور کرده بودند که شدت تعصب عقاید مذهبی مسلمان ها، آنان را به مقاومت در برابر کمونیسم خدا شناس خواهد کشاند شاید این تصور وجود داشت که در ساختار مذاهب سنتی جنوب غربی آسیا ، برج و بارویی طبیعی وجود دارد. اما، هرگز این فکر در ذهن مقام های رسمی ایالات متحده خطور نکرد که سازمان های اسلامی؛ مثل اخوان المسلمین، به

لحاظ کیفی کاملاً نسبت به پدیده‌ی قدیمی روحانی متفاوت اند. به طور یقین، با پیشرفت جنگ سرد، به نظر میرسد دشمن بزرگ که اتحاد جماهیر شوروی بود، دست در دست شریکش که ناسیونالیسم عرب بود، با اسلام به مثابه دشمن عمومی رو به رو شده اند. از بعضی جهات، اصلاً می‌شود گفت که به موازات آن جنگ سرد معروف میان شرق و غرب، جنگ سرد دیگری در خاورمیانه جریان یافته بود. پرزیدنت هری ترومن، مسئولیت ایالات متحده در قبال یونان و ترکیه و جایگزینی آمریکا به جای نیروهای بریتانیایی و ایفای همان نقش را در سال ۱۹۴۷ اعلام کرد و در آذربایجان شمال ایران، با اتحاد جماهیر شوروی به تقابل برخاست. حضور امپراتوری بریتانیا در حال افول بود: لندن، یونان و ترکیه، و بعد هندوستان و فلسطین را ترک گفته بود. جای خالی عقب نشینی امپراتوری بریتانیا را فقط ایالات متحده باید پر می‌کرد تا این نقاط به هدف‌های اغواکننده‌ی اتحاد جماهیر شوروی تبدیل نشوند. (بعدها، تحقیقات نشان دادند که نه استالین می‌خواست و ظرفیت آن را داشت که مهار امور خلیج فارس و خاور میانه را به کف گیرد، نه خروشچف (اهمیت استراتژیک خاور میانه، برهمگان آشکار است. این اهمیت، منبع ضروری انرژی برای اروپا و ژاپن متحدان آمریکا بود، و همچنان هم هست. در آن زمان، ایالات متحده از بابت نفت متکی به خلیج فارس نبود، بلکه تکیه اش بر ونزوئلا، تکزاس، لوئیزیانا و اوکلاهما بود. اروپا و ژاپن اما، نومیدانه برای بقای روزانه خود به خلیج نیاز داشتند. اغراق آمیز نیست اگر بگوئیم که به نظر طراحان سیاست آمریکا، دفاع از اروپای غربی، بدون داشتن طرح موازی برای مهار خلیج فارس، منطقی نبود. علیرغم مشکلات داخلی قدرت‌های غربی، سلسله ائتلاف‌ها و پیمان‌های دفاعی مثل ناتو، سازمان عقیم مانده‌ی دفاعی خاورمیانه سنتو؛ موسوم به پیمان بغداد، را سازمان دادند که جملگی علیه اتحاد جماهیر شوروی هدایت میشدند. ضمناً، واشینگتن و لندن، کشور به کشور شروع کردند به پشتیبانی از طیف راست اسلامی علیه نیروهای چپ و مشوق ایجاد «بلوک اسلامی» شدند. برای آنهایی که اطلاع چندانی از مذهب و فرهنگ در خاور میانه نداشتند – و از آن جمله روسای جمهوری آمریکا، وزرای امور خارجه و مدیران سی‌ای –، طیف راست اسلامی برای سواری اسبی رام به نظر می‌رسید. حتی اگر مذهب مورد نظر از خارج آمده بود، معیار تشخیص این مدیران برای انتخاب، میزان شور و هیجانی بود که مردم نسبت به آن مذهب و رهبرانش از خود نشان می‌دادند. در جست و جوی این مدیران برای انتخاب متحد تاکتیکی، روی اسلام بهتر می‌شد شرط بست تا روی سکولاریسم (که مذهب را در حاکمیت سیاسی سهیم نمی‌کند – م) این در حالی بود که سکولاریست‌های منطقه را پنجه‌های مسکو ارزیابی می‌کردند و متمرکزترین ایشان، به صورت خطرناکی علیه شاهان و نخبگان سنتی منطقه ایستاده بودند. بعد از جنگ جهانی دوم، در فهرست ملت‌هایی که شاه داشتند، نه تنها عربستان سعودی و اردن، بلکه مصر، عراق، ایران و لیبی هم قرار داشتند. در سال‌های ۱۹۵۰، مراکز مطالعات نظامی خاورمیانه در ایالات متحده، در بسیاری از دانشگاه‌های ایالات متحده علم شدند و به کار جدی پرداختند. محصول این مراکز، عرب‌شناسان و شرق‌شناسانی بودند که طراحان سیاست آمریکا آنان را به نظر دادن در مورد پیچیدگی‌های منطقه فرا می‌خواندند. سی‌ای و وزارت امور خارجه، به جذب فارغ التحصیلان دانشگاه‌های شرقی آمریکایی که از آموزش بالائی برخوردار بودند و به زبان‌های عربی، ترکی، فارسی، اردو و سایر زبان‌های خاورمیانه تسلط داشتند، پرداختند. به این ترتیب، گروهی از این متخصصان به عنوان عرب‌شناس و شرق‌شناس در دولت ایالات متحده مرکز ثقلی را تشکیل دادند که حداقل درک عملی از منطقه را داشتند. با این حال، بنا به شهادت‌های خود آنان، عده‌ی کمی از ایشان به مطالعه‌ی کافی در مورد اسلام پرداختند و در عوض خود را در پیچ و مهره‌های موارد اقتصادی و سیاسی، متمرکز و مشغول کردند. بسیاری از این عرب‌شناسان، معتقد به عدم دخالت دین در دولت بودند و هیچ تمایلی به اسلام بنیاد گرا

نداشتند. به عکس، بسیاری شان در واقع به طور وسیعی به ناسیونالیسم عرب گرایش داشتند. خیلی شان اسلام را مظهر کهنه و بایگانی شده ای از عصر گذشته میدیدند. با این حال، جنگ سرد که درگرفت، آن دسته از مقام های سی آی و وزارت امور خارجه که در سمت ناسیونالیسم عرب ایستاده بودند، به طور فزاینده ای مورد بی اعتنائی قرار گرفتند. نظریه های این بخش، مورد حمله ی بخش درگیر در جنگ سرد و طرفداران اسرائیل قرار گرفت. این گروه، بر آن بودند تا هرکسی را که خود را «عرب گرا» تلقی میکرد، تضعیف و از میدان به در کنند. در سال های ۱۹۷۰، دوره ی عربیست ها به طرز فزاینده ای رو به فترت گذاشت. از آن زمان، فعالیت طرفداران صهیونیست ها شدیداً افزایش یافت. اینان، حملات رعد آسای ایدئولوژیکی را علیه عربیست هایی که در حاکمیت سیاسی و بخش های آکادمیک باقی مانده بودند، سازمان دادند. کتاب «عربیست ها: داستان یک نخبه ی آمریکایی» که در سال ۱۹۹۳ به قلم رابرت د. کاپلان نوشته شد، اوج این کوشش را گزارش میدهد. از زمان انتشار این کتاب، حملات جدی به عرب گراها تبدیل به کارخانه ای پرکار شده است. در عمل، همه ی عربیست ها در مراحل مقدماتی نقشه ی جنگ عراق، از موقعیت های خود برکنار شدند. همه ی عربیست ها سرسختانه با ورود به این جنگ مخالف بودند. دولت بوش با کنار زدن آنان، نقشه ی پیش بردن جنگ را با آدم هائی که در نقطه ی مقابل بودند، تضمین کرد. آدم هائی که جز آتش، از چیزی سر در نمیآوردند. بعضی ها ممکن است به این بحث بپردازند که نه ایالات متحده به وجود آورنده ی اسلام بوده است، نه ایجاد کننده ی مغایر آن که بنیاد گرایی است. درست است، اما برای پرداختن به این ادعا، ضروری است که به بسط دادن مقایسه ی آن به طیف راست مسیحی آمریکایی بپردازیم. از دوران استعمار، مسیحیت محافظه کار و بشارت دهنده پروتستان، به تعداد و در ابعاد وسیعی در آمریکا پدیدار شد. اما، با دریافت دیگر، پدید آمدن راست مسیحی در ایالات متحده، بر می گردد به سال های ۱۹۷۰ که مقارن است با شکل گرفتن اتحاد کشیش تیموتی لاهای در کلیسا های کالیفرنیا، به وجود آمدن «اکثریت اخلاقی» به وسیله ی کشیش لاهای و جوی فال وی، و نقش این دو مرد و دیگران در علم شدن شورا در «سیاست ملی» ائتلاف مسیحی و به وجود آمدن سازمان هائی مثل امپراتوری شبکه ی پت رابرتسون و مرکز دکتر جیمز دابسون که نظر به خانواده داشت. تا آن زمان، مسیحیت محافظه کار از نظر سیاسی نیرویی نویناد بود که در سه دهه ی گذشته با نرمی سازمان یافته بود، به خود آگاهی رسیده بود و از نظر سیاسی حرکتی پر قدرت بود. این تعریف، در مورد اسلام هم مصداق دارد. تمایلات ارتجاعی در اسلام، به قرن سیزدهم بر می گردد. از همان سال های اولیه اسلام، تاریک اندیشان، مخالفان علم و معرفت و روشنفکری، مخالفان تعقل و ملا نقطی های قرآن، با طرفداران روشنگری، پیشرفت و تمایلات معتدل و غیر افراطی به جدل و رقابت برخاستند. در دوران های اخیر، مرتجعین مسلمان سد راه نوگرایی شدند، در مقابل آموزش های پیشرو ایستادند و برای آزادی های جدید و حقوق بشر مانع ایجاد کردند. با این حال، تا زمان پدید آمدن جنبش پان – اسلامی جمال الدین ال افغانی (همان سید جمال الدین اسد آبادی که حاکمیت اسلامی ها در ایران مجسمه اش را به عنوان عنصر مبارز و ضد استعمار در اسد آباد همدان ساخته است – م) در اواخر سال های ۱۸۰۰ میلادی، تاسیس اخوان المسلمین به وسیله حسن البنا در ۱۹۲۸ میلادی و ایجاد گروه پاکستانی ابول علا مودودی در سال ۱۹۴۰ میلادی که در جریان آن ها طیف راست اسلامی، لاهایزها، فال ول ها و رابرتسون های خود را پیدا کرد، ارتجاع مورد نظر ما به این صورت شکل نگرفته و فعال نشده بود. این اسلامیست ها، جنگ های فرهنگی خود در خاور میانه را همان گونه سازمان دادند که همتای طیف راست مسیحی شان در ایالات متحده. و دلایل شان هم مشابه هم بود. درست به همان گونه که طیف راست مسیحی از کمک های مالی ثروتمندان جناح راست خیریه دهنده، بخصوص صاحبان نفت تکزاس و میدوست بهره مند شد، طیف

راست اسلامیست ها هم از خزانه ی بیکران ثروتمندان نفتی برخوردار شد ، که از آن جمله می توان خانواده های رده ی بالای عربستان سعودی و خلیج را نام برد. و همان طور که طیف راست مسیحی با پیدا کردن هم پیمانان مناسب خود در جناح راست جمهوری خواهان شکل گرفت، طیف راست اسلامی هم با درکی مشابه و در ترکیب با جناح راست طراحان سیاست خارجی آمریکا، تاسیس شد. در واقع، جریان های حمایت بی دریغ از طیف راست مسیحی و طیف راست اسلامیست ، در دوره ی رونالد ریگان شدیدا به هم نزدیک شدند و در یک نقطه ی عمومی تمرکز پیدا کردند. در این تمرکز، حامیان مشتاق، هر دو جانب را از پشتیبانی های خود مطمئن کردند. بعضی آمریکایی ها را جنگ سرد چنان کور کرده بود که فعالان نظامی طیف راست مسیحی و طرفداران پرحرارت صهیونیست اسرائیل، با شور و شغف فئاتیک های افغانستان را مورد حمایت قرار دادند. تشابه میان بنیادگرایان مسیحی و مسلمان، زمینه های دیگری نیز دارد. هردو، در مورد باورهای خود به یقین مطلق اعتقاد دارند و این اعتقاد را در عمل به نمایش در می آورند. هر دو ، براساس این باورهای مطلق، اختلاف عقیده و ترک دین را بر نمی تابند، از دین برگشتگان را با برچسب ارتداد محکوم میکنند، ایشان را لامذهب؛ پس مستحق مجازات می دانند و آزاداندیشان را فاسد و تباه و لعنت شده و شایسته ی هلاکت تلقی میکنند. هردو جریان، باور دارند که مذهب و سیاست حکم واحد دارند . اولی ها که طیف راست مسیحی باشند، اصرار می ورزند که آمریکا «ملت مسیحی» است، دومی ها که طیف راست اسلامی باشند، بر آنند که یا مسلمان ها باید تحت حاکمیت قدرتمند مذهبی – سیاسی خلیفه قرار گیرند، یا تحت حاکمیت مطلق قوانین خشک و انعطاف ناپذیر شریعت. هردو جریان، خشک اندیشی کورکورانه ای را در میان پیروان خود دامن می زنند . بنابراین ، اصلا اتفاقی و عجیب نیست که در میان پیروان مسیحیت و اسلام بنیاد گرا، جهان ما در واقع در معرض تصادم هولناک تمدن ها قرار گرفته باشد هفت جنگ علیه تروریسم، دقیقا غلط ترین راه برخورد با اسلام سیاسی است. این درگیری، به دو صورت شکل می گیرد. شکل اول، وانمود میکند که تهدید ویژه ای که القاعده سازمان داده، زندگی عادی و امنیت آمریکایی ها را به خطر انداخته است. شکل دوم، نتیجه میگیرد که رشد طیف راست اسلامی در خاورمیانه و جنوب آسیا، جهان را با مسائل جدی سیاسی رو به رو کرده است. در رابطه با القاعده، دولت جرج بوش آگاهانه در مورد تهدیدی که ارائه کرده است، اغراق میکند. القاعده آن قدرت عجیب و غریبی که دولت بوش ادعا میکند، نیست. القاعده آن قدرتی نیست که بتواند آمریکا را نابود، یا فتح کند. و نمی تواند تهدیدی برای هستی ایالات متحده باشد. ممکن است القاعده بتواند آمریکایی ها را بکشد، اما به سلاح های کشتار جمعی دسترسی ندارد، و تقریبا مطمئنا هرگز هم دسترسی نخواهد داشت. اگر چه دادستان کل ایالات متحده پس از واقعه ی یازده سپتامبر مدعی شد که القاعده بیش از پنجهزار عنصر اجرایی در آمریکا دارد، اما واقعیت این است که این تشکیلات در درون ایالات متحده هسته ها، واحدها و عناصر چندان و کارسازی ندارد. از صدها مسلمانی که پس از یازده سپتامبر در ایالات متحده بازداشت شدند ، هیچ کدام شان هیچ رابطه ای با تروریست ها نداشته اند. در ظرف سه و سال نیمی که از واقعه ی یازده سپتامبر میگذرد، حتی یک اقدام خشونت بار از القاعده – یا گروه تروریست اسلامی دیگری – در ایالات متحده گزارش نشده است: نه هواپیما ربایی شده، نه بمب گذاری شده ، و نه حتی گلوله ای از این سو شلیک شده است. هیچ رابطه ای میان القاعده و عراق به اثبات نرسیده، سهل است، رابطه ای نیز میان القاعده و سایر کشورهای جهان اسلامی، مثل سوریه، عربستان سعودی و ایران، به اثبات نرسیده است. خلاصه آن که تهدید القاعده، نمایشی قابل تغییر است. استفاده از ارتش آمریکا در جنگ رسمی، راه حمله به القاعده نیست که در موجودیت خود، بر میگردهد به نظام اطلاعاتی و تشتت و ضعف موجود. جنگ افغانستان، سر از جایی دیگر در آورد. این جنگ ویرانگر، نتوانست رهبری القاعده را نابود کند، نتوانست طالبان را از

بین ببرد که پراکنده شده است، و نتوانست کشوری جنگ زده را که به خاک سیاه نشسته بوده است، به ثبات برساند. برعکس، با شرکت جنگ طلبان و دسته های قبلی طالبان، فقط توانست باعث ایجاد دولت مرکزی ضعیفی شود. تازه از این هم فاجعه آمیزتر، جنگ عراق نه تنها خطایی بزرگ و اساسا غیر ضروری بود، بلکه اتفاقی بود که هیچ ربطی به جماعت بن لادن نداشت. یکی از ناظران در این مورد گفته است که حمله به عراق درست به آن می توانست بماند که فرانکلین روزولت در پاسخ به حمله ژاپنی ها به پرل هاربر، به مکزیک لشکر میکشید. استفاده از ارتش علیه عامل بی سرزمینی مثل القاعده، عملا بیفایده و در حکم پذیرش شکست به دست خویش است. مثل افسانه های مضحک قدیمی که از جنگ ها ساخته اند، به جای هر سری که موشک های لیزری پرانده اند، هر حمله ای که تفنگ داران دریایی به درون استحکامات اسلامیت ها کرده اند و گردنی را زده اند، یا هر شبیخونی که هلیکوپترهای توپدار اسرائیل به مناطق حماس و حزب الله کرده اند و هر حمله ای که با موشک های کروز به سنگرهای دور افتاده صورت گرفته، سه سر نشسته است. اما چون جنگ افغانستان و عراق دقیقا با سیاست های توسعه طلبانه دولت بوش برای برپا کردن امپراتوری و جنگ اشغالگرانه منطبق است، و از آن جا که ایالات متحده را به حضور گسترده ی نظامی از شرق آفریقا تا قلب آسیای مرکزی کشانده اند، این دوجنگ علیه کشورها و ملت های افغانستان و عراق، حتما باید صورت می پذیرفت. مسائلی مثل استفاده از کماندوها و نیروهای مخصوص با کمک دیپلماسی خشک اندیش، اقدام قانونی و تنظیم ادعانامه، هماهنگ کردن کوشش های بین المللی و معیارهای قضائی دفاع از خود، که میتوانستند مطرح شوند، به طرز وسیعی در دولت بوش نادیده گرفته شدند با این حال، مورد ادعا این است که هنوز می شود القاعده را شکست داد. مساله بزرگ تری، که مربوط می شود به رشد قدرت بنیادگرایی اسلامی در خاور میانه و آسیا، باز هم پیچیده تر از این حرف هاست. طبعاً، مساله اول به مساله دوم مربوط است. تا طیف راست اسلامی متوقف نشود، همواره این امکان وجود دارد که القاعده تجدید حیات کند. یا، در عراق پس از تجاوز نظامی ایالات متحده، سازمان های جدیدی به سبک القاعده ظهور کنند و به ترسیم خطوط ضد آمریکایی و انزجار از ایالات متحده بپردازند. یا، یکی دیگر از گروه های تروریست طیف راست اسلامی، مثل حماس و برادر خوانده اش حزب الله، بتوانند از حد گروهی که حدود فعالیتش بیشتر محلی است، به گروه بزرگ تری، با جاه طلبی بین المللی، تبدیل شوند. گروه های خشونت گرایی که در خاور میانه به وجود آمدند و به تروریسم گرایش پیدا کردند، کمک های مالی، تائیدیه های مذهبی و هنگ های تازه نفس خود را از آن دسته نهادهای بنیاد گرایی تامین کرده اند که در سه دهه ی گذشته، مثل قارچ تقریباً در همه ی کشورهای اسلامی روئیده اند. در خاور میانه، نیروهائی از این گونه که وابسته به اسلام سیاسی اند، مثل ظرف آبی که روی اجاق می جوشد و بخارش به صورت مداوم در هوا پخش می شود، به جوش و خروش در آمده اند. از این ظرف آب، جریان های تندرو و پیگیری خارج می شود که بلا فاصله جذب یکی از گروه های تروریست فعال می شوند. ایالات متحده چه می تواند بکند که شعله را پایین بکشد؟ و حرارت سیاسی ی زیر جنبش اسلامی را کاهش دهد؟ اول آن که ایالات متحده باید به دلجویی از مسلمانان خشمگین بپردازد که در ادامه ی همین خشم، دنبال سازمان های مثل اخوان المسلمین می گردند تا در آن ها متمرکز شوند و آرامش خاطر پیدا کنند. البته، نه باعث همه ی این خشم ها و ناراحتی ها ایالات متحده است، نه ایالات متحده قادر است باعث تسکین و چاره جویی همه ی آنها شود. با این حال، دست کم ایالات متحده می تواند گام های مهمی بردارد که در نتیجه ی آن، خرمن چینی ی طیف راست اسلامی از مسلمانان به تنگ آمده، کاهش یابد. در همکاری با سازمان های ملل متحد، اروپایی ها و روس ها، ایالات متحده می تواند به کاهش درگیری میان فلسطینی ها و اسرائیلی ها کمک کند. این نتیجه، فقط با تضمین عدالت برای فلسطینی ها

مقدور است. عدالت برای فلسطینی ها، یعنی ایجاد کشور مستقل فلسطین که از نظر جغرافیایی و اقتصادی پایدار باشد، یعنی تخلیه مناطقی که غیر قانونی به اشغال اسرائیلی ها در آمده است، یعنی بازگشت کامل اسرائیل به پشت مرزهای ۱۹۴۷ و تقسیم عادلانه و ثبات اورشلیم. تنها با چنین اقدامی بهانه‌ی اساسی از دست طیف راست اسلامی در سراسر جهان در خواهد آمد. دوم آن که ایالات متحده باید دست از ادعای حاکمیت بر خاورمیانه بردارد. عقب نشینی از ادعای امپراتوری بر این منطقه، ایجاب میکند که ایالات متحده نیروی نظامی خود را از افغانستان و عراق عقب بکشد، پایگاه‌های نظامی خود در خلیج فارس را برچیند، امکانات و تسهیلات نظامی خود در منطقه را کاهش دهد، هیئت‌های آموزش نظامی را تعطیل و فروش اسلحه را متوقف کند بسیاری از دیپلمات‌های ایالات متحده که در منطقه کار کرده‌اند، میدانند که توان تحریک حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه، مثل نفتی است که بر شعله‌های خشم و انزجار مردم پاشیده شود. ایالات متحده حق هیچ گونه ادعایی نسبت به خلیج فارس و خاورمیانه را ندارد. آینده‌ی روابط اقتصادی و مناسبات سیاسی این منطقه را، حتی اگر مغایر با خواسته‌های ایالات متحده باشد، رهبران سیاسی کشورهای منطقه باید رقم بزنند. سوم آن که ایالات متحده باید دست از جست‌وجوی راه‌هایی برای تحمیل اولویت‌های خود بر منطقه بردارد. از سال ۲۰۰۱ ایالات متحده با این ادعا که «خاورمیانه بزرگ‌تر» با نقطه‌نظرهای آمریکا در مورد دموکراسی منطبق خواهد بود، صدمات بی‌شماری به منطقه زده است. برای ایدآلیست‌های تند رو در دولت بوش، فراخوان بوش برای تأمین دموکراسی در دنیای عرب و ایران، بهانه‌ای بوده است برای دخالت در امور این ملت‌ها و تشدید درگیر کردن ایالات متحده در منطقه. حتی با دیدی سطحی نسبت به ارزش‌ها، متوجه میشویم که این حضرات عملاً منکر این واقعیت‌اند که ملت‌های خاورمیانه، خود باید دموکراسی را، بنا به اراده‌ی ملی، گام‌های خود، و در زمان خود پیدا کنند. هر گونه دخالتی برای ایجاد اصلاحات، در واقع نه تنها تن در دادن به شکست است، بلکه اهانت به کشورها و ملت‌های خاورمیانه است. بعضی از این کشورها، ممکن است زمینه‌های اجتماعی اصلاحات را داشته باشند، بعضی ممکن است نداشته باشند. تغییرات دموکراتیکی که به خدمت تقویت طیف راست اسلامی در آید و در نهایت اخوان المسلمین را در قاهره و دمشق و ریاض، یا الجزیره به قدرت برساند، هدف‌های مورد ادعا را برآورده نخواهد کرد. نتیجه‌ی این سیاست، کشورهای بیشتری را در منطقه به دست اسلامیت‌ها خواهد سپرد. ایالات متحده باید در رابطه با دموکراسی در جهان اسلام، دست از این سیاست بردارد. چهارم آن که ایالات متحده باید طبل جنگش را علیه ملت‌های ستمدیده خاورمیانه – مثل ایران و سودان – که هنوز در سلطه‌ی حکومت‌های اسلامی پرپر می‌زنند، خاموش کند. این تهدیدها، مستقیماً ملت‌های خاورمیانه را نشانه رفته است؛ نه دولت‌هاشان را. امواج اسلامیسیم آمریکایی که این مناطق را فرا گرفته، هنوز بر تارک قدرت نشسته است. پیش از آن که این موج عقب بنشیند، و تا زمانی که نیروی بر آمده از دهه‌ها هنوز در حرکت باشد، ممکن است ملت‌های دیگری نیز تسلیم جزر و مد آن شوند. ایالات متحده اما، باید به این حقیقت پی ببرد که تهدید و زور و عزم جهانگشایی، نتیجه‌ای جز تقویت اسلامیسیم ندارد، و عملاً نقش صدور امریه را دارد. راهی واقعی خاورمیانه، در گرو اقدام روبه رشد نیروهای سکولار و آموزش و پیشرفت مردمی است که به اسارت اسلام گراها در آمده‌اند. این کوشش ممکن است دهه‌ها طول بکشد، اما باید از همین امروز، بدون دخالت‌های امپریالیستی، شروع شود. در هیچ جای اسلام نیامده است که اسلام باید در باتلاق باورهای قرن هفتم باقی بماند و اصرار بورزد که قرآن باید بر جهان سیاست، آموزش، علم و فرهنگ حکومت کند. این ادعا، بدان معنی است که میلیون‌ها مسلمان باید باور کنند که بازگشت به اساس بنیاد گرایانه، پاسخ مناسبی است به مسائل قرن بیست و یکم، و نقطه‌نظرها و امور مربوط به آن. بنیاد گرایی، چه در شکل اسلامیسیم باشد، یا در شکل طیف راست مسیحی آمریکایی

و تفکر فوق متعصب جنبش مهاجران اسرائیلی، همواره نیرویی ارتجاعی است. در جهان اسلام، بخش معتقد به عقل و استدلال و حکومت غیرمذهبی و در عین حال معتقد به احکام آسمانی، بسیار پرجمعیت تر از بنیاد گرایان است. ده ها میلیون مسلمان، همان گونه که میلیون ها مسیحی و یهودی و مسلمان در ایالات متحده، توانسته اند معتقدات دینی و مسائل شخصی خود را از سیاست جدا کنند. این اکثریت خاموش است که باید ابتکار عمل را از چنگ بنیاد گرایان در آورد. این جمعیت عظیم است که باید از حمایت جامعه ی مدنی، از سازمان های غیر دولتی، از دانشگاه ها، از مراکز تحقیقاتی و فکری و سایرین برخوردار شود. مردم خاورمیانه، نه تنها در ساختمان ملی، بلکه در تجدید «ساختمان مذهبی» خود باید پرکار شوند. وقتی فتنه ی مباحث سیاسی در خاورمیانه تا این حد پایین آمده است، محققان امور مذهب، فیلسوفان و دانشمندان علوم، میتوانند برای ایجاد مناظره ای وسیع گردهم آیند تا باب نظری تحمل دگر اندیشی در قرن بیست و یکم و اسلام مدرن را جا بیندازند و برای بیرون آوردن مردم مسلمان از گروگان ملاها و آیت الله ها، فرهنگ نوینی را پایه ریزی کنند. یک توافق عمومی، یا به قول اسلامی ها اجماع فقهی، میتواند در دنیای اسلام به وجود آید تا متن های قدیمی و سنت ها را با شرایط امروز جهان تفسیر کند. این تفسیر ها، برداشت ها و نظریه های جدی که نتیجه ی آن خواهد بود، می تواند راهش را از میان سنگلاخ ها و تنگنای ها، به سمت شهرهای بزرگی مثل استانبول، قاهره، بغداد، کراچی و جاکارتا بگشاید، و تا قلب مساجد شهرهای و روستاها توسعه یابد. این تحول، مستلزم ایجاد اصلاحاتی در نظام آموزشی و دوره های تحصیلی دنیای اسلام است که باید بردانشگاه ها و مدارس مذهبی تاکید بورزد و آموزش نوین را وارد مواد درسی آنها کند. وارد شدن به این مرحله، به یافتن روزنه هائی برای به وجود آوردن رسانه های خبری جدید: رادیو، تلویزیون های ماهواره ای و اینترنت نیاز دارد. با این ابزار هاست که میتوان به همه ی نقاط دسترسی پیدا کرد. به ثمر رسیدن این اقدام تحول طلبانه، سال ها وقت میبرد. تا زمانی که در گیری های نظامی به عنوان عامل تشدید خشم و آشفتگی در منطقه به پایان نرسد، و تا زمانی که شرایط اقتصادی منطقه وارد مراحل رشد نشود، این امید در دسترس قرار نخواهد گرفت. تجدید ساختمان مذهبی، مثل تجدید ساختمان ملی، میتواند بسیار بسیار طولانی باشد.

ادامه دارد